

همایون متغیر گشت و بر بعضی از امرا قهر کرده به غضب برخاسته به حرم سرا رفت. مجلسیان می گفتند که خمار شهر یارقوی شد. ندانستند که از دست اجل جرعه فنا خواهد نوشید. در چاشتگاه همین روز از دارالمالال غرور به سرای سرور انتقال نمود. **
امرای عالی گهر جسدش را در گنبدی که در جنب روضه رضویه واقع است مدفون ساختند^۱ و اطبای دانا احساس سمی از سموم کردند و از گیای فراست انما قرب جوار امام هشتم را بدین مدعا دلیل می آورند.^۲

در همان روز که واقعه جان سوز میرزا با براتفاق افتاد، امرا و ارکان دولت پسرش میرزا شاه محمود را^۳ بر سریر سلطنت نشانند، و امیر حسین علی به جانب هرات توجه نمود، و برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید جهت بعضی از مصالح مملکت به طرف سرخس رفت. شیخ زاده پیرقوام^۴ از برای استدعای میرزا سنجر عازم مرو گشت. و بعد از آن حادثه اکبر، به هژده روز میرزا شاه محمود به صوب دارالسلطنه هرات نهضت فرمود. و در اثنا راه شیخ زاده از مرو رسیده به موقوف عرض رسانید که میرزا سنجر داعیه سرکشی دارد و گردن به طوق متابعت کس در نمی آورد، و از هرات نیز خبر آوردند که داروغه آنجا امیر رجب^۵ در روزی که خبر فوت میرزا با بر را شنید چنان مضطرب و سراسیمه حال گردید که از محافظت میرزا ابراهیم که در آن بلده محبوس بود غافل ماند و شاهزاده غنیمت شمرده خود را از حبس بیرون انداخته عنان عزیمت به کنار آب مرغاب منعطف ساخت.

میرزا شاه محمود در بیست و ششم جمادی الاول به باغ مختار نزول نموده بعد از چند روز به باغ زاغان انتقال نمود. و مقارن این حال امیر شیخ ابوسعید از ولایت

۱- تذ: به جوار مرقد مطهر امام رضا در مدرسه شاهرخی به قبه طرف قیله.

۲- روضات ج ۲ ص ۱۸۹، قرب جوار همین اثر تواند نمود که آن امام دین به انگور مسموم شهید شود

و این امام ملک به آب انگور مسموم. ۳- میرزا جلال الدین شاه محمود تنها فرزند بابر بود و در

هنگام مرگش پندر یازده سال بیش نداشت (مط. ص ۱۱۱۹) ۴- مط. شیخ زاده پیرقوام که به عالی

منصب صدارت بلند مقام شده بود - نسخ: پیرقیام ۵- روضه الصفا: میرحبیب - مط: میر رجب

سرخس رسیده ظلم و تعدی آغاز کرده سرشمارزر بسیار پرسا کنان بلده هرات حواله داشت و هنوز این وجه تمام حاصل نشده فرمود تا تحصیلات نوشتند و محصلان آغاز تشدد کرده خلائق را در شکنجه کشیدند. بیچارگان دست نیاز به درگاه کریم کارساز بر آورده مخلص خویش را مسألت نمودند. هم در آن اوان، تیردعای مظلومان به هدف اجابت رسیده امیر شیر حاجی در بیست و یکم جمادی الآخر میرزا شاه محمود را به شهر در آورده دروازه ها را مضبوط ساخته فرمود که در بازارها ندا کردند که از وجه سرشمار هیچ کس فلسی به کسی ندهد و آنچه داده باشند استرداد نمایند و نوکران شیخ ابوسعید را هر جا یابند غارت کنند. لاجرم جمعی کثیر از ملازمان شیخ ابوسعید هر چه داشتند به باد نهب و تاراج دادند و آن شب مردم به محافظت قیام نموده امیر شیخ ابوسعید در بیرون مانده بود. با برادر خود امیر حسین علی قریب به طلوع صبح عازم کنار آب مرغاب شد و امیر شیر حاجی با خلق بسیار از امرا و سپاهیان و رعایا از عقب دشمنان تاخته نزدیک به تقوز رباط به ایشان رسیدند و شامت ظلم شامل روزگار شیخ ابوسعید شقاوت شعار شده گرفتار شد و دست قضا بساط حیات آن نابکار را در نوشت.

و در اثنای همین احوال، همواره از کنار آب مرغاب خبر می رسید که لشکر بسیار در ظل رایت شاه زاده کامکار میرزا ابراهیم جمع گشته عزیمت دارالسلطنه هرات دارند. امیر شیر حاجی به تصور آن که امرای ترخان جهت استرضای مهد علیا گوهر شاد بیگم میرزا ابراهیم را از میرزا شاه محمود دوستتر می دارند و در روز مصاف بدان جانب میل خواهند کرد به اتفاق پهلوان حسین دیوانه. خاطر بر قتل ترخانین قرار داد و روزی به بهانه مشورتی آن قوم را به کوشک باغ زاغان طلبیده امیر احمد فیروز شاه به فراستی که داشت خیال جناب امارت مآب را معلوم کرده روی به صوب فرار آورد. بعد از غیبتش امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه قصد امرای ترخانی کرده امیر او ایس ترخان از بیم جان کاردی به شکم امیر شیر حاجی

رسانید. آن جناب بر روی در افتاده، امیر او ایس با پسر خود یوسف ترخان و خسرو ترخان و محمود ترخان همان لحظه کشته شدند. و در همان روز پهلوان حسین دیوانه متوجه خوفا شد که سیورغال او در آن جا بود. در اثنای راه به امیر احمد فیروز شاه برخوردی آن جناب را شربت شهادت چشاندید و امیر شیر حاجی، بعد از قتل امرا، میرزا شاه محمود و مهدعلیا < گوهر شاد بیگم > را به حصار اختیارالدین در آورده به علاج جراحات خود مبادرت نمود. **

و چون در کنار آب مرغاب، لشکر فرخنده اثر در ظل رایت شاهزاده کامکار جمع شد، علم عزیمت به جانب دارالسلطنه هرات بر افراخت و امیر شیر حاجی این خبر را شنیده در رکاب میرزا شاه محمود به باغ مختار شتافت و میرزا ابراهیم در صباح سه شنبه هفتم ماه رجب به حوالی آن دیار رسیده میرزا شاه محمود عنان عزیمت به صوب مشهد مقدس منعطف گردانید و امیر شیر حاجی به قلعه نره تو گریخت^۱ و شاهزاده مظفرلوا به وقت استوا در باغ مختار نزول فرموده قدم بر تخت سلطنت نهاده خلایق را به بسط بساط عدل و داد و رفع رسوم جور و بیداد وعده داد.

چون چند روزی بر این قضیه گذشت، از جانب مشهد خبر متواتر گشت که میرزا شاه محمود جنود نامعدود جمع ساخته رایت عزیمت به صوب دارالسلطنه هرات بر افراخته، بنا بر آن در اواسط شهر شعبان، میرزا ابراهیم به رزم مخالفان نهضت نمود و در حوالی رباط امیر شاه ملک^۲ به میرزا شاه محمود رسیده جنگی عظیم به وقوع انجامید. نخست با بریان را غلبه دست داده بالاخره به سعی احمد ترخان شکست بر

۱- تکمیل از روضات الجنات که در آن چنین آمده (ج ۲ ص ۱۹۶)، «گوهر شاد بیگم را نیز به مدرسه شاهرخ میرزا به پای حصار ساکن گردانید.» و روضه الصفا؛ شاه محمود را به قلعه اختیارالدین در آورد و مهدعلیا گوهر شاد آغا نیز به استعواب او به شهر درآمد و در مدرسه خاقان سعید ساکن گشت.

۲- مط. ص. ۱۱۳ (به اختصار)؛ چون شهر خالی ماند قاضی قطب الدین احمد امامی به اشارت مهدعلیا اولاً حصار اختیارالدین را مضبوط ساخته و به دروازه ها مستحفظان تعیین کرد و در شهر مشادی فرمود که هر کس که دست تطاول دراز کند موجب قتل خواهد بود و به حسن التفات آن بزرگ هرات مضبوط شد. ۳- مط. ص ۱۱۳۴؛ در نواحی قصبه کوسویه نزدیک رباط

جانب ایشان افتاد. میرزا شاه محمود نوبت دیگر عازم مشهد گشته میرزا ابراهیم مظفر و منصور [بر دشمنان مقهور به هرات معاودت نمود]^۱.

و از غرایب حالات آن که در چاشتگاه روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان، به هرات خبر آمد که نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت میرزا شاه محمود وزید و بعد از زمانی کسی دیگر آمده گفت میرزا ابراهیم را نصرت روی نمود و به وقت نصف النهار ایلچی پادشاه گردون اقتدار سلطان ابوسعید به شهر خرامیده تقریر کرد کدعلی-الصباح رایت همایون سایه وصول بدین دیار خواهد انداخت و بعد از این اخبار، سلطان ابراهیم علم عزیمت به جانب بلخ برافراخت.

سلطان سعادت‌مند^۲ از بدایت جلوس بر تخت سمرقند، همواره نقش تسخیر خراسان بلکه سایر ممالک ایران بر لوح خاطر می نگاشت. بعد از شنیدن خبر فوت میرزا با بر آن داعیه سمت ازدیاد پذیرفت. با سپاه زیاده از ریگک هامون از جیحون عبور نمود. امیر شیخ حاجی که حاکم بلخ بود طریق یک جهتی پیش سلطان ابوسعید ظاهر گردانیده رسولان سخن‌دان نزد میرزا ابراهیم سلطان فرستاده معروض گردانید که من نیز از محبان آن درگاه و از خدمتکاران آن بسار گاهم. اگر آن حضرت بدین دیار آید بلخ را به وی سپارم. بنا بر آن میرزا ابراهیم متوجه بلخ شد و آن غدار مکار با سپاه سلطان ابوسعید قراری داشت و به قلم تمنا صورت فریبی بر لوح خیال می نگاشت.^۴

پس در اثنای راه، سپاه پادشاه عالی‌جاه نمایان شده دست به استعمال سیوف و رماح بردند. میرزا ابراهیم از بیم دلی به دونیم راه انهزام پیش گرفت. اما احمد ترخان چون ببردمان و شیرژیان مخالفان را چون صید وحشی می راند و به زخم نیزه و تیر جگر گاه خصم را می درانید. میرزا ابراهیم را خلاص کرده به هرات رسانید.

۱- نو، به تکامیشی دشمنان مقهور قیام نمود. ۲- یعنی سلطان ابوسعید گوزکائی. عبدالرزاق سمرقندی از مخدوم خود به این عنوان نام برده و حسن بیک در ملوهم آن عنوان را ندانسته حفظ کرده است.

سلطان ابوسعید بر سیل تعجیل به حرکت آمده در بیست و پنجم شعبان با سپاه فراوان در قریه ساق^۱ سلمان^{**} نزول نموده با سپاه ماوراءالنهر روز دیگر به باغ شهر خرامید و احمدیساؤل به اعتماد قلعه اختیارالدین که حصنی حصین بود آغاز مخالفت کرده بنا بر آن سلطان رسولان نزد وی فرستاده به مناصب بلند نوید داد. احمدیساؤل گفت این خانه را ولی نعمتم به من سپرده محال است که قلعه را به دیگری سپارم. چون این خبر به پادشاه والا گهر رسید به ترتیب اسباب محاصره فرمائید. جنود منصور قلعه را در میان گرفتند و آن قلعه‌ای است که در بلندی با فلک دوار بر ابری می کند و به ارتفاع با سیاره رازی می گوید.

شعر

به محکمی چو کفر دزفت بی فرهنگ
به تیرگی چو دل مرد غمز بی پایان
میان او نتواند خزید دیو نژند
فراز او نتواند وزید باد وزان
بر او ز گنبد گردان چنان توان نگرید
که از زمین نگری سوی گنبد گردان
بدو گزند نیارد فلک به صد نیرنگ
بر او گذار نیارد پری به صد دستان

در آن اثنا، از جانب بلخ خبر آمد که اولاد میرزا عبداللطیف خروج کرده اند.^۲ بنا بر آن، سلطان سعادت مند قاضی قطب الدین <احمد>^۳ امامی و بعضی موالی و اهالی را طلب کرده گفت مرا اراده بود که هرات را دارالملک سازم و حال در سمرقند وقایع چند واقع شده و ضرور است که روانه آن دیار شوم و در اوایل بهار واستوای لیل و نهار به هرات آیم.

پس در تاسع شوال به سعادت و اقبال به طرف بلخ نهضت نمود و جمعی امرا را منتقلی گردانیده ایشان در نواحی شهر بلخ با میرزا احمد ولد میرزا عبداللطیف جنگ کرده او را به عالم دیگر فرستادند و برادرش میرزا محمد جو کی خلاص

۱- نسخ: ساق سلماق، روضان، سقلمان. ۲- یعنی میرزا احمد و میرزا محمد جوکی

۳- مط. جهت اطلاع بر شرح حال وی رجوع شود به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۰۵ چاپ تهران، رجال حبیب السیر ص ۱۴۲

گردید^۱ و سلطان ابوسعید با فراغ بال در بلخ قشلاق نمود.
میرزا ابراهیم چند گاه در ولایت خواف و باخرز سرگردان می گردید.
چون مراجعت سلطان ابوسعید را شنید چند روزی نقاره بشارت فرو کوفت و جمیع
آن مردمان را که در زمان سمرقندیان ایقاقی کرده بودند به سیاست رسانید و احمد
ترخان را باجنود فراوان به هرات فرستاد و در آن ایام در قلعه نره تو صورتی غریب
روی نمود.

بیان این سخن آن است که امیر شیر حاجی در وقت توجه به هرات^۲ آن قلعه را
به یکی از معتمدان خود سپرد. روزی قریب به شام یساقی پیر که^۳ نام گوسفندی
چند به در حصار آورد و پس از گفت و شنود التماس نمود که شب آن جا باشد. پس
ملتمس او مبدول افتاده به حصار درآمد و چون پاسی از شب گذشت به کمندی که
همراه داشت جمعی از یاران خود را به دیوار بالا کشید و به اتفاق ایشان تیغ جرات
آخته مانند بلای ناگهان بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره چند زخم خورده به حیل
فرار نمود. پیر که آن قلعه را در حیز ضبط آورد.

و در این سال، سه مال از رعیت به تعدی گرفته بودند:^۴ اول میرزا شاه محمود
دویم میرزا سلطان ابراهیم سیم سلطان ابوسعید و خرابی مملکت از آن شد که محصولان
زر و مال لشکر مستخلص می کردند و داروغگان در مواضع و مزارع نشسته داروغگانه
می گرفتند و یساقیان غارت و تاراج از حد می گذرانیدند و به غور کسی نمی رسیدند
و بدین جهت خرابی بسیار واقع شده بود.

متوفیات

میرزا بابر بن میرزا بایستقر بن شاهرخ پادشاه بن صاحب قران امیر تیمور

۱- مط. ص ۱۱۴۶: و پناه به هرات آورد. ۲- یعنی وقتی که به حضور سلطان ابوسعید در هرات رسید.

۳- روضات: پیر که مغول- روضة الصفا - پیر که - حب: پیر که. متن مطابق مطلع السعدین است.

۴- روضات ج ۲ ص ۲۰۳: سه مال و سه شکرانه - مط. ص ۱۱۴۳: سه مال و سه لشکر (؟)

گور کان. آن حضرت پادشاه درویش دل خوش خوی بود و طبع موزون و سخن چون در مکنون داشت و در سخاوت قرینه حاتم طی بود و به واسطه کم آزاری <او> لشکریان بر رعایا مستولی شده بودند.

سبب ظلم لشکریان آن که در آن اوان که شاهرخ پادشاه در ری از عالم انتقال نمود، امیر هندو که به میرزا بابر گفت که برادران تو بر بلاد مستولی گشته اند. اگر سخن مرا به سمع رضا اصغاء کنی ملک بر تو انتقال می یابد. میرزا بابر گفت بیان فرمای. وی در جواب معروض گردانید: اول آن که مردم دون را تربیت کنی که کسان معتبر تابع شما نمی شوند. دویم آن که بخشش به افراط کنی. سیم آن که لشکر را از غارت و دست انداز منع نکنی. چهارم آن که مردم را آزار نرسانی تا مردم از تو ایمن باشند، و بعد از آن که مملکت بر تو قرار یابد این افعال را ترک کنی. میرزا بابر سخن وی را قبول کرد. اما بعد از استقلال هر چند به تدارك آن کوشید فایده نداد. زیرا که این قاعده مستمر شده بود و یکی از شعرا** در تاریخ

ید:

نظم

کی چنان خوردشید پنهان در خوراست
لاله را ساغر ز خون دل پر است
دیده را از اشک دامن پر در است
«موت سلطان مؤید بابر» است

آفتاب ملک بابر خان نماند
در ربیع الثانی و فصل ربیع
چرخ را گفتم جگرها پاره شد
این چه حال است و چه تاریخ است گفت
و هم در آن واقعه گفته اند:

۱- نسخه امیر خلیل هندو که - خلیل پسر هندو که است و آن که در اول بابر را تقویت کرد و سرانجام عصیان ورزید و کشته شد امیر هندو که است نه پسرش. دولت شاه نام وی را امیر هندو که یا قوت ضبط کرده و نوشته است که وی «به عهد شاهرخ زیاده منصبی و مرتبه نداشت» و نصیحت وی نیز در مورد تربیت مردم دون مسلما بر اثر همین کمی مرتبه و منصب بوده است.

شعر

شیری که به شمشیرستد ملک جهان
هر کس که ز تاریخ وفاتش پرسد
ایضاً دیگری گوید:
قضا ز قدرت سبحانی
در هشتصد و شصت و یک ز تاریخ رسول
مدت سلطنتش ده سال مملکتش خراسان.

گوهر شاد بیگم منکوحه شاه رخ پادشاه در این سال به قتل آمد. سبب قتل او آن که در اوانی که سلطان ابوسعید به هرات آمد، مفسدان به عرض رسانیدند که قاصدان میرزا ابراهیم نزد گوهر شاد آغا می آیند و اخبار معلوم نموده می روند. بنا بر آن، آن بانوی خیره عاقله را به قتل آورد^۱. از آثارش مدرسه‌ای است در هرات و مسجد جامع در مشهد. **

* گفتار در قضایالی که در بلاد روم واقع شده و لشکر کشیدن

سلطان محمد پادشاه روم به دیار انکروس

در این سال، سلطان محمد پادشاه روم با سپاه بی‌شمار به نیت تسخیر ملک انکروس به طرف صحرای صوفیه نهضت فرمود و از توجه آن چنان سپاه جرار لرزه بر اندام کفار قجار افتاد.

شعر

زهیت سلاطین با فرو هنگ
دلیران سرحد نشین در گریز
فرو مانده در چاره صلح و جنگ
چو خاشاک از صدمت باد تیز

۱- حرف «ش» را که سر «شه بابرخان» است بردارند مجموع عددی بقیه حروف ۸۶۱ خواهد شد.
۲- روضات (ج ۲ ص ۲۰۳): و منزل و مقام آن بانوی کبری را غارت عام کردند.
* این فصل فقط در نسخه نو دیده می‌شود.

قرال پوسنه رسولان کاردان باتحف فراوان به خدمت سلطان فرستاد و کمال متابعت و انقیاد خود را، از روی خلوص نیت اعتقاد عرضه داشت که قلعه سمندره را بی مضایقه به ملازمان سلطان می سپارم لیکن در عوض وی قلعه سرهنگی^۱ را که در سرحد پوسنه است از حضرت سلطان تمنا دارم. سلطان، محافظان بدان قلعه فرستاد و از تسلیم قلعه به عوض پوسنه جهت مصالح دینی و ملکی تغافل فرمود و به جانب ادرنه معاودت نمود.

در آن اثنا خبر رسید که به کنار دریای شمال و قرادنگیز^۲، در قرب ولایت بولی و آنادولی حصاری است به غایت محکم لیکن تابعان آن به غایت محقر و منفعت آن کم بود. با وجود آن که خورشید محمدی به اطراف و جوانب آن قلعه نور هدایت رسانیده اما هنوز قلعه را مرکزوار در میان ظلمت کفر و ضلال محصور گردانیده. آیا و اجداد عالی مقام قیاصره اسلام جهت حقارت منزل و صعوبت مسالك و مراحل آن قلعه به خراج سال به سال از آن جا قناعت می نموده اند و علی التعاقب سلاطین در عدم تعرض به آن کشور اقتدا به یکدیگر می فرمودند. اما از رهگذر آن قلعه در جانب صحرا و از روی دریا مردم قطاع الطريق تعرض به صادر و وارد می رسانیدند و این مفاسد را همیشه از سلاطین تا آن حین می پوشاندند.

سلطان را این قضیه جزوی که مفضی به مفسده کلی مسلمانان از اتلاف اموال و دما بود مواد غیرت و حمیت اسلامی متحرک گشت و این اندیشه عاقلانه به خاطر قدسی مناظرش گذشت که بر والی و حاکم عادل رفع منکرات و دفع مفاسد و مخایل خواه جزوی و خواه کلی در وجوب و فرضیت بر یک نسبت معدود است و تفاوت در منع مفسده های دینی و دنیوی به قلت و کثرت منفعت غیر معقول و خلاف معهود است. از آن جا که سرعت عزایم سلطانی بود، بی توقف و توانی در اندیشه تدارک آن معانی

۱- چنین کلمه ای نیافتم. در خصوص فتح سمندره و تسخیر سرستان رجوع شود به تعلیقات.

۲- قرادنگیز دریای سیاه است و بولی ایالت بولودرشان آناتولی بر ساحل دریای سیاه.

و بی تقدیم مقدمات سفر و توقف به حضور سپاه مظفر، خود به نفس نفیس از دارالخلافه به رسم طوف و شکار با خواص و مقربان در گاه عالم مدار متوجه آن جانب شد و از ولایت خضر بیک ایلی عبور نموده در آن نزدیکی تفکر به فتح آن قلعه متصدی اندیشه‌های نامناسب گشت.

اولا جهت توسیع مسالك ضيق و به تفتیح مداخل آن جا از موانع و عوایق به نوعی تأکید فرمود که در چند روز همگی آن راههای پر صعوبت و عقبه‌های پر عفونت را هموار و گشاده ساختند و ممر طریق را از خرسنگهای مشوش بالکل پرداختند.

مستحققان قلعه که صیت توجه سلطان گیتی‌ستان را شنیدند از غایت اضطراب و اضطرار طمع از ملک بدن و بضاعت زندگانی بالکل بریدند و به قبول اوامر و نواهی و تسلیم ملک‌امان طلبیدند و هیچ تدبیری جهت ابقای حیات خود بجز تسلیم قلعه ندیدند. چون به مجرد خبر توجه سلطان، آن کشور کفر قدیم مبدل به دارالسلام شد و قلعه و ولایت مضبوط به حکم حاکم و قاضی نافذ الاحکام گشت و آن ولایت به کشور بولی که اقرب بلاد معتبره اسلام بود الحاق یافت، سلطان مظفر طوف کنان به نشاط و مسرت خاطر به مستقر سریر خلافت شتافت.***

حبذا ران جمال شهر آرای مرحبا زان سپهر قلعه گشای

و ثمانما لله

چون میرزا شاه محمود از محاربه سلطان ابراهیم عنان عزیمت به جانب مشهد تافت، روزی چند شاه‌زاده سعادت‌مند در آن ولایت گذرانیده به جانب استرآباد روان شد. امیر بابا حسن^۱ خدمات پسندیده به جای آورد.

۱- اسم این شخص همه جا بصورت «حسین» در نسخه‌ها آمده است (دک. تعلیقات)

میرزا ابراهیم چون بر رجعت میرزا شاه محمود مطلع گشت علم عزیمت به جانب جرجان برافراخت و از راه ولایت نسا و باورد به استرآباد درآمد. و از آن جانب میرزا شاه محمود با دلاوران خراسان و گردننگشان جنود جرجان و مازندران در برابر میرزا ابراهیم درآمد. در آن اثنا واقعه غریب و حادثه عجیبی دست داد.

بیان این سخن آن است که امیر با باحسن قرقین که در آن اوان والی جرجان بود به مازندران بیان تحکیمات بی تقریب می کرد. بنا بر آن، ایشان جهان شاه را به جانب خراسان ترغیب می نمودند و بنا بر آن، شهریارتر کمان به ری آمده توأچیان به اطراف و ممالک روانه ساخته به اجتماع عسا کر ظفر مآثر فرمان داد و به امیر بایزید بسطام و محمدی میرزا نشان فرستاد که به ری معاودت کنند و غلات دیوانی که در قم بود به لشکر تقسیم نموده در اواسط ذی الحججه قبل از اجتماع تمامی جنود ایلغار نمود.

بیت

ز ری پادشاه سعادت قرین شتابنده شد سوی جرجان زمین
 و از راه <آب> باریک سمنان عبور کرده در یک فرسخی بسطام نزول اجلال^۱
 نموده آن شهریار شیرافکن از راه صندوق شکن متوجه استرآباد شد و ابوالقاسم میرزا
 را از جهت محافظت اردو مقرر گردانید. در آن اثنا، قراولان عسا کر ظفر نشان خبر
 رسانیدند که میرزا سلطان ابراهیم به جنگل استرآباد درآمده و با با حسن و میرزا -
 شاه محمود با سپاه نامحدود به استقبال شتافته لوای مقابله برافراخته. پادشاه
 والا گهر بعد از شنیدن این خبر، محمدی میرزا و ابوالفتح جاگیر لورا با فوجی

۱- بك ج ۲ ص ۳۴۹، امیر بایزید را و پیرزادبیک بخاری را به استقبال سید عبدالکریم به ولایت فیروزکوه فرستاد و خود با محمدی میرزا و دیگر امرا از راه آب باریک سمنان و دامغان به یک فرسخی شهرود بسطام رفت.

از بهادران آهن‌خای منقلای گردانیده خود با سپاه جرار و لشکری بی‌شمار بر سبیل ایلغار روان شد.

شعر

صف جوشن و روان بر روی صحرا چو کوه اندر میان موج دریا
به موج اندر پلنگان چون نهنگان به کوه اندر سواران چون پلنگان
ارکان زمین از بار سلاح در تزلزل و سقف آسمان از زخم نعال مرا کب در
جنبش آمد.

از صف لشکر فکنده جنبش اندر کوه و دشت

وز ترف خنجر فکنده جوشش اندر بحر و بر

با جنود بی حساب در وقت طلوع آفتاب به شهر فروریختند و به هر کس در آویختند. مردمان جرجان حیران و پریشان به خانه‌های خود گریزان شدند. ***

چون خبر توجه دشمن به بابا حسن رسید، از غایت اضطراب و وادی فرار شتافت و میرزا سلطان ابراهیم آمدن جهان‌شاه پادشاه را قبول ننموده مانند برق و باد روانه استرآباد گردید و در راه از افواه چنان بدو رسید که قریب سه هزار سوار جزارتر کمان به استرآباد آمده اند. هر چند امراء دولت خواه و سرداران سپاه به زبان اخلاص عرضه داشتند که این جا چندین توقف باید کرد که خانه کوچ به ما ملحق شود و خیر جهان‌شاه نیز مشخص گردد، سلطان ابراهیم را گمان آن که امر از بددلی این سخن می‌گویند. ابوسعید میرم را منقلای ساخته دلیرانه روان شد.

۱- بك ج ۲ ص ۳۴۸: از امرا و ایناقان و بوی نوکران هر کس که همراه رفت دوا سپه بود و بعضی را جمازه و بعضی را پالانی آن چنان سبك و سریع السیر رفتند که به دوروز در شهر استرآباد در وقت طلوع آفتاب رسیدند. ۲- بك: از پیش دشمن و از عقب دشمن روی به فرار نهاد و سلطان ابراهیم را تصور آن شد که بابا حسین از پیش او گریخته.

پس یورتچیان جهان‌شاه پادشاه از آن خبر یافته خود را به شهر انداخته و خبر را به عرض رسانیدند. در وقتی که جهان‌شاه پادشاه در حمام بود، محمدی میرزا و ابوالفتح بیک جاگیرلو را چرخچی گردانیده در مضیق طریق جنگی عظیم به وقوع انجامید. ابوسعید میرم ایشان را از پیش برداشته به قلب سپاه رسانید. محمدی میرزا و بایزید بسطام و سایر بهادران بهرام انتقام دست ناتوانی در نطاق الفرار ممالایطاق زده.

شعر

فکند آن یکی خار پیکان به راه
که نایسد کشش از قضا کینه خواه
فکند آن دگر یک، کمندی ز دست
که خصم از قفایش شود پای بست
اما خسرو عالی‌جاه جهان‌شاه پادشاه به نفس نفیس خود حمله کرده،

نظم

جهانید شاه از میان سپاه	سمندی که می‌جست بره‌روماه ^۱
قوی هیکلی هم چوسیل سحاب	سبک خیز چون مرکب آفتاب
نکردی به او عمرهی در جدال	چو اسبان پی کرده خنک خیال
به کف تیغ خون ریزمانند برق	نبوده از او تا اجل هیچ فرق
سران را در آورد از پا بسی	نشد تیغ ^۲ در پیش تیغش کسی
از آن خورده غوطه در بحر جنگ	که باکی ندارد ز دریا نهنگ

نوکران را دل‌داری نموده می‌گفت که مردن و زیستن ما در این جا است. دل قوی دارید که کار افتاده است و چون شیرژیان می‌غرید و به زخم تیرجان‌ستان و تیغ خون فشان جگر گاه خصم را می‌درید تا ابوسعید میرم را خود از اسب انداخته دستگیر ساخت و میرزا ابراهیم با دلی از بیم دونیم به قراول رسید و در برابر

۱- این اشعار هم چون دیگر اشعار متن کتاب سست و کم ارزش است ۲- شاید: نزد تیغ

اعداد صف کشیده به مجرد آن که شنید جهان شاه پادشاه به نفس نفیس خود متوجه قتال است روی به فرار آورده سپاه مظفر لوای تر کمان از قفای سپاه جغتای در آمده تیغ بی دریغ در ایشان نهاد.

بیت

سر انداز شد لشکر تر کمان به امر جهان شاه شاه زمان
 امیر یوسف^۱ و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروز شاه و امیر سعادت خواند شاه
 و باقی دلاوران سپاه و گردن کشان در گاه در آن رزمگاه به قتل آمدند جهان شاه.
 پادشاه به امیر سعید میرم گفت که تو سالهاست که دعوی بهادری می کنی. به جنگ
 چون من بهادری چنین می آئی. بیچاره در جواب گفت که دولت پادشاه قوی بود و
 بخت با ما یاری نمود و میرزا ابراهیم سخن مرا قبول نکرد. قهرمان قهر به قتل
 وی فرمان داد. چون حوالی قراپه را از موکب ظفر عتبه عبرت افزای گلستان
 ارم ساخت فرمود تا قریب سیصد کس را در پای مشعل گردن زدند و هم در آن
 شب سپاه تر کمان به اردوی جغتای ریختند و دست در یراق و فرزندان ایشان
 کردند.^۲

روز دیگر جهان شاه پادشاه عاجزان و ازدیاری بازماندگان را رعایت کرد و
 ایشان را به خراسان فرستاد و صباح آن پادشاه عالی جاه از یورت نهضت کرده در
 حوالی خراس خانه نزول نمود. در آن جا قشلاق کرد.
 از اطراف و جوانب تر کمانان منقشلاق و جلایر و حکام دارالمرز به درگاه
 آمده اظهار بندگی و سرافکنندگی کردند و محمدی میرزا با سپاه ظفر لوا به مشهد
 و نیشابور رفت. و از جانب میرزا سلطان ابراهیم رسول آمده عرضه داشت آورد و

۱- امیر سید یوسف و امیر ابوسعید میرم و سران امیر سید خواجه بودند (مط. ص ۱۱۵۲). ابوسعید میرم همان است که به مخدوم خود میرزا سلطان محمد خیانت ورزید و پیش بابر رفت و با افشای نقشه جنگی میرزا سلطان محمد موجب مرگ وی شد. ۲- بلك: دست برزن و فرزند جغتای به اسیر و الجه کشیدند.

مضمون اظهار متابعت بود. جواب نوشتند که تا زمستان در آن دیار حاکم باشد و در اوایل بهار به درگاه شهر یار عالی تبارشاید. امیر او ایس خاوند شاه که در طبس و تون بود قاصد فرستاده اظهار يك جهتی نمود و میرزا سنجر از مرو و ماخان پیشکش فراوان فرستاد و عبدالله پیرزاد، که والی سرخس بود، به درگاه شتافته رعایت یافت.

چون میرزا سلطان ابراهیم مغلوب گردید، مانند ماه سریع السیر شب و روز قطع منازل کرد و در روز يك شنبه هفتم ماه صفر به هرات رسید. چون به بازار ملك درآمد، قلندری در دکانی نشسته بود گفت پادشاهم! عمرت در از باد! اگر یکبار دیگر چنین یورشی می کنی تخم جغتای را برمی اندازی.

مولانا احمد یساول و اکابر و اشراف و ظایف نیاز و نثار به ظهور آوردند و چون او با سپاه سلطان ابوسعید مقاومت کرده بود چشم آن داشت که رعایت بسیار یابد. میرزا سلطان ابراهیم همه را نا کرده انگاشت، بلکه مبالغی که از وجه علوفه و انعام از دیوان به نام او اطلاق یافته بود و واصل نشده بود طلب نمود. و در آن اوان یکی از دولت خواهان به قلعه درآمد مولانا را گفت که شما را خواهند گرفت. بنا بر آن، مولانا اظهار مخالفت نموده [درهای حصار در بست و پل روان بر کشید].^۲

میرزا ابراهیم از بیم احمد ترخان رانزد او فرستاد تا او را بیرون آورد. قبول نکرد. بنا بر آن میرزا سلطان ابراهیم جمعی از مشایخ را مثل شیخ نورالدین محمد ابن شیخ بهاءالدین عمر [و خواجه محمدی که از اولاد شیخ احمد جام بود]^۳ نزد سلطان ابوسعید فرستاد** ما حاصل سخن آن که در هوا داری و دولت خواهی

۱- یا ... واصل نشده بود قلت یافت. مط. ص ۱۱۵۳، بعضی ولایات که به نام او رقم زده بودند و از اردو نشان فرستاده به او بازنگفاشتند و مبلنی که به وجه انعام و علوفه به نام او از دیوان اطلاق شده بود موقوف ساختند ۲- مط - نسخ: يك دروازه حصار را در خود کشید.

۳- مط: شیخ الاسلام خواجه شمس الدین محمد الکوسوئی ثم الجامی.

حضرت پادشاهی مقیم و برجاده اطاعت مستقیم <وسکه> و خطبه به نام والقب آن حضرت می کنم و اراده وصلت نمود.

سلطان ابوسعید فرمود که میرزا سلطان ابراهیم مرا به جای فرزند ارجمند است و حدیث وصلت را قبول نموده گفت مرا نیز داعیه است که همشیره او را در عقد ازدواج آرم و هر ولایت که خواهد به وی عنایت کنم جز هرات** پس مشایخ اجازت یافته به هرات آمدند و سواد کتابت او به میرزا سلطان ابراهیم این است:

انه علیم بذات الصدور^۱

سلطان ابوسعید گورکان سوزومیز

فرزند اعز امجد جوان بخت کامکسار، منظور نظر حضرت آفریدگار، نور حدقه الامارة، قره عیون السلطنة، المختص بالطف الملك الکریم، معز السلطنة والدين سلطان ابراهیم بهادر، طول الله تعالی فی دوام سعادت و عمره، به وفور اخوت و وداد و شمول محبت و اتحاد مخصوص داشته بدانند که عقود عهد و ارباب عزیمت و ثبات را مرور شهر و اعوام انحلال نتوانند داد و ارکان ایمان اصحاب وقار و وقار دست ایام واهی نیارد ساخت. از آن ساعت شامل القیوضات که منشور «والله ملك السموات والارض»^۱ به شرف توقيع «والله علی کل شیء قدیر»^۲ مهر اختتام یافته و از آن زمان فایض الاحسان که حکم قدیر «وما النصر الا من عند الله»^۳ به عنوان «وان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح»^۴ معنون شده و درج جواهر «لامبدل لکلمات الله»^۵ به سمت نقش نگین «ولقد جاءک من نباء المرسلین»^۶ مختوم شده هیچ

۱- سورة الزمر ۱۱ ۲- سورة الجاثية ۲۶ ۳- سورة آل عمران ۳۷

۴- سورة آل عمران ۱۲۲ ۵- سورة الأنفال ۱۹ ۶- سورة الأنعام ۳۴

آفریده را مجال تمنای مشاهده جمال محبوبان تتق غیب که در ستر عزت محتجب اند بی جواز حجاب قضا میسر نیست و هیچ کس را^۱ آرزوی کمال مختفیان زاویه امن که در صدر حرمت متمکن اند بی رخصت بواب قدر مقرر نه. اکنون چون رشحات سبحان معدلت ما را سبب سرسبزی عالم وجود ساخته اند و قطرات غمام رحمت ما موجب نشو و نما و خرمی جهان ظهور گشته به حکم بالعدل یدوم الملائک استحکام قواعد بنیان سپهر ارتقاع از خلل مصون و محروس می داریم

بیت

ز سنگ حادثه برج سپهر را چه خلل ز باد نائبه شمع ستاره را چه زیان و وثوق کلی به مضمون « بالشکر تدوم النعم » که حاصل^۲ < یوماً فیوماً به برکات آن موهبت و میامن آن عطیت شموع دولت و بخت یاری و شمس عظمت و کامکاری تابنده تر و پاینده تر گردد . چه استعداد عروج بر معارج جهان داری و صعود بر مراتب فرمان گذاری آن دولتمندی را حاصل است که به زیور صدق و صفا متحلی باشد و از شائبه کذب و ریا متخلی و عالمان که جواهر دریای فطرت و زواهر گلشن قدرتند، به مقتضای السلطان ظل الله در سایه مرحمت عمیم او از آفتاب شداید و در [پایه]^۳ مکرمت کریم او از صرصر حوادث پناه و گریز گاه توانند یسافت و در- این وقت که از جانب آن برادر امجد ارشد در ترفیع قصر یک جهتی خبر صدق^۴ « و اذ یرفع ابرهیم القواعد من البیت » از السنة اصحاب اخبار معتبر الاخبار که در مرآت ضمیر ایشان جز نقش صدق و صورت حق مرتسم نمی تواند شد، به مسامع علیة ما رسیده و به شهادت « ان ابرهیم کان امة

۱- عبارت ناقص می نماید. شاید چنین بوده: هیچ کس را آرزوی نقای

۲- يك يا چند کلمه افتاده است ۳- تصحیح قیاسی- نسخ: سایه ۴- سورة البقرة ۱۲۲

قانتاً لله حنیفاً^۱ درجه قبول تمام یافت و سوابق اعمال و لواحق افعال قراین و دلایل این مقال شد و یقین تلقین الهام به توفیق حضرت ملک علام به حصول مضمون «ولقد آتینا ابراهیم من قبل»^۲ به حال کمال اتصاف یافت و سؤال «و زکریا اذ نادى ربه رب لا تذرنى فرداً»^۳ به جواب «فاستجبنا له و وهبنا له یحیی»^۴ مشرف شد و از مرتبه قرابت ملحوظ است و از منزله اخوت به فرزندی و بنوت ترقی یافت، و عده «سنشد عضدك باخیک»^۵ به وفا پیوست و خاطر فیاض انجاح ملتزمات و اتمام مأمولات او را به قبول استقبال فرموده و زبان سلطنت در طلب اقبال آن عزیز فرزند بر سبیل استبشار بر منبر اختصاص خطبه «عینی تقر بکم عند تقر بکم» بر خواند و چون بسبب صداقت که تا غایت به حکم «الامور مرهونة باوقاتها» مسدود بود به مفاتیح صدق ارادت و حسن عقیدت آن دولتیار مفتوح شد خطور امتناع و تقاعد و انصراف و تعاند در مذهب خرد و شرع دولت محظور دانست و بحمد الله تعالی که آن فرزند سعادت مند، با وجود عقیدت عنوان شباب، به امثال این توفیقات و انواع این تأییدات بین الاخوان مخصوص شد. مأمول از کرم کریم واجب التفخیم آن که عاطفت الهی اشتغال نوایر نوایب او را بدخواب «یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابرهیم»^۶ در پناه عصمت خود محفوظ دارد بمنه.

الیوم در ذمت همت و ربقه دولت خود تأکید قواعد و تشیید مراسم مساعدت و موافقت و مرافقت او واجب و لازم دانسته جهت دفع تردد فرقه وجود و زمره حسود و رفع وساوس اشراز و تسلیه خواطر اخیار به حضور مشایخ عظام و موالی کرام نقش التزام قبول در امر «اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم»^۷

۱- سورة النحل ۱۲۲ ۲- سورة الانبياء ۵۳ ۳- سورة الانبياء ۹۰ ۴- سورة الانبياء ۹۱ ۵- سورة القصص ۳۶ ۶- سورة الانبياء ۶۹ ۷- سورة النحل ۹۴

به قلم ثبات و دوام بی تزلزل و انهدام بر لوح ضمیر منیر ثبت فرموده به انواع ایمان و موثیق مؤکد گردانیدم بدین سیاق که عهد کردم با خدا و انبیا و مصطفی و اولیا، بالله العلی العظیم و والله الولی الکریم، که مدّة العمر با آن برادر عزیز اعنی معزالدولة والدين سلطان ابراهیم بهادر طول الله تعالی عمره در مقام محبت و مودت باشم و با او غدر نکنم و در حق او بدی نیندیشم و در اعدام و افنای او نکوشم و در ازدیاد جاه و جلال و عز و اقبال او مساعی جمیله به تقدیم رسانم و اگر کسی در حق او مگری اندیشد و بر آن وقوف یا بم مادام که آن برادر اعز چون مرکز مدار دولت قدم از دائره وفاق و جاده میثاق بیرون نهد و در آن ثبات ورزد و از جاده مستقیمه اطاعت و متابعت ما تجاوز ننماید و < ۱ > عدول نجوید...^۲ و او چون با وجود بدایت حال و حدائث سن مستمر و مستقر باشد حضرت ما که اطلاع و وقوف بر محمّدت وفاق و وخامت خاتمت خلاف و تفاق یافته ایم به چه تأویل از شارع مخالفت و مصالحت جانب مضایقه و مناقشه شود. هذا ما عهدنا اليك والعهد في الدارين عليك. تحریراً فی ثامن عشر شهر جمادی الاول سنة اثني و ستين و ثمانمائه.

در اوائل این سال ، چند پادشاه نافسذ فرمان در ولایت خراسان بودند: جهان شاه پادشاه در استرآباد تا سبزوار حاکم بود . سلطان ابوسعید پادشاه در ماوراءالنهر و ترکستان در بلخ متمکن بود. میرزا علاءالدوله از دشت قبچاق آمده [در بیرون هرات^۳ نزول نموده بود.] میرزا سلطان ابراهیم در هرات و میرزا سنجر در مرو. میرزا شاه محمود در طوس، قاسم ولد میرزا اسکندر ترکمان به اتفاق میر خلیل در سیستان ، احمد یساول در حصار اختیارالدین و بیر که مغول در قلعه

۱- ظاهرأ کلمه یا کلماتی افتاده است ۲- جمله ناتمام است. ۳- اشتباه است - مط: در

حوالی ولایت ایپورد مقیم بود و ولد او میرزا سلطان ابراهیم در هرات نشسته

نره تو، عبدالله پیرزاد در قلعه سرخس، امیر باباحسن در قلعه عماد و امیر اویس امیرخاوند شاه^۱ در قلعه طبس و امیر <محمد>^۲ خداداد در قلعه صعلوک^۳ و امیر حسن شیخ تمور در قلعه خبوشان.

آمدن میرزا علاءالدوله به هرات

و ذکر بعضی از وقایعی که در بلاد خراسان و هرات واقع شده

میرزا علاءالدوله بعد از فرار از میرزا باهر چندسال در اطراف مغولستان بود. چون خبر فوت میرزا باهر را استماع نمود، از خوارزم به ایورد آمده قاصدان نزد میرزا سلطان ابراهیم فرستاد. شاهزاده سخنان محبت آمیز پیغام داده به استقبال شتافت^۴ در کنار آب سنجاب اجتماع سعدین دست داده بعد از مشورت چنان مقرر شد که <میرزا سلطان ابراهیم بالشکرها در تخت ملک توقف نماید و>^۵ میرزا علاءالدوله به هرات رفته روزی چند به استراحت پردازد.

پس آن جناب، روز جمعه دهم ماه جمادی الاخر^۶ به هرات آمده از قریه ساق- سلمان خرامان خرامان به شهر آمده در مدرسه گوهر شاد بیگم فرود آمده زیارت نمود و متوجه باغزاغان شد. در آن اثناء احمدی ساول التماس نمود که به قلعه آید. میرزا علاءالدوله به حصار رفت. بساط عیش و عشرت مبسوط گردانید. سرشمار^۷ بر رعایا حواله نمود. هنوز آن وجوه حاصل نشده بود که از نزد سلطان ابراهیم قاصد آمده معروض داشت که جنود تر کمان نزدیک رسیده اند. چون شرح واقعه به میرزا علاءالدوله رسید با اندوه فراوان در غره شعبان روانه دیار غور و غرجستان گشت. بعد از فرار میرزا علاءالدوله، سادات و موالی و ضعیف و قوی و شریف و دنی

۱- یعنی امیر اویس پسر امیرخاوند شاه - پاه: اویس در قلعه طبس امیرخاوندشاه و امیر خداداد
 ۲- تکمیل از مط. ۳- نسخ، حلوک، قلعه صعلوک قریه ای است از توابع قوچان در سه فرسخی شمال شرقی شهر طوس قدیم ۴- مط: اما به حکم الملك عقیم آمدن پدر بر خاطر پسرگران آمد.
 ۵- تکمیل از مط- تخت ملک از توابع بادغیس است ۶- مط: هفتم جمادی الاخری روز جمعه بعد از نماز. ۷- پاه سرشمار- نو: سرشماره

و اوساط ناس و محترفه از بیم سپاه تر کمان سراسیمه و لرزان شدند. دزدان و اوباش به مرتبه‌ای دست بر آوردند که شرح آن به گفتن و نوشتن راست نیاید.

در اوایل بهار، شهریار عالی تبار^۱ از یورت قشلاق کوچ کرد. چون به حوالی مشهد رسید، محمدی میرزا به معسکر پیدرملحق گشت و چون بدر کامل منازل و مراحل پیمود تا به پانزده فرسخی هرات رسید. میرزا سلطان ابراهیم با امرا و ارکان دولت و اکابر و اعیان مملکت به طرف غور و غرجستان رفتند و دوهزار خانوار^۲ از شهر و ولایت به موافقت ایشان روانه گشتند. در اواخر شعبان^۳ پیرزاد بیک بخاری را به داروغگی هرات روان ساخت.

و چون هوای آن دیار از غبار موکب گردون اقتدار مشک بار شد، اکابر شهر مثل شیخ نورالدین کازرونی^{**} و سید اصیل الدین واعظ و مولانا شیخ حسن و سایر رعایا به استقبال استعجال نموده کمر متابعت و بندگی بسته مراسم خاک بوسی به تقدیم رسانیدند. بنا بر آن، آفتاب عاطفت آن حضرت از اوج برج مرحمت پرتو امن و امان بر اهالی آن دیار انداخت و مولانا عبدالجبار پسر مولانا جلال الدین قاینی را بر منصب قضا و احتساب تعیین نمودند و بکاوان مصحفها در بغل گرفته امرای عظام و سرداران را سوگندهای عظیم داده که نوکرها را محافظت نموده بی راهی نکنند و مردمان را آزار ندهند و هم در آن روز بسیاری از شتر و گوسفند و گاو که به غلات مردم در آمده بودند غارت کردند و خداوندان بهائم را سیاست نمودند و آوازه عدالت اشتهار یافت. در اندک زمانی هر کس که جلای وطن کرده بود به جای خود آمد و فرمان داد که امثله و احکام شاهرخ پادشاه را ترکی و فارسی معتبر دانسته [به دستور سابق]^۴ امضاء دهند و سید نظام الدین عاشور و مولانا محمد قائمی^۵ را به وزارت تعیین نمود.

۱- مقصود جهان شاه قراقویینلو است. ۲- بک: قریب ده هزارخانه از شهر و ولایت هرات و توابع فرار نمود. - پا: هزار ۳- بک: اواسط - مط: حب: پانزدهم ۴- مط: ناپرسیده ۵- پا: بک، قبایی

امیر بایزید جاگیر لو که پشريك الملك و امیر دیوان بود به دل جوئی اهل خراسان قیام نمود و رسولان سخن دان پیش احمدیساؤل فرستاده وی را طلب نمود. احمدیساؤل سخنان پریشان پیغام داده آثار جنگ و جدال ظاهر گردانید. بنا بر آن، عساکر جرار قلعه را مرکزوار در میان گرفتند. امرای کامکار در پیرامون حصار باروئی ساختند و مقدرده گز بر آورده و تیر اندازها گذاشته در هر سوراخی ده جوان سخت کمان تعیین کردند و چون احمدیساؤل را جز انقیاد درمان دیگر نبود، از غایت اضطرار حلقه موافقت جنبائیدن گرفت. رسولان فرستاده امان طلبید. شهریار تر کمان ملتمس او را به اجابت مقرون گردانید. بنا بر آن، احمدیساؤل از هرات بیرون آمده به تقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز گردید و به مزید عواطف پادشاهانه و لطایف خسروانه از اقران و امثال ممتاز و مستثنی گردید. حکومت قلعه اختیارالدین به امیر بایزید بسطام قرار گرفت. [و چون شش ماه پادشاه عالی جاه در هرات متمکن گشت، بعد از آن علم عزیمت به ولایت هرات رود بر افراخت و به موضع لك لك خانه که منزل شاهرخ پادشاه بود نزول نمود.]^۱ در آن ولا، ایلچیان میرزا سنجر از جانب مرو و ماخان و رسول امیر خلیل الله از شروان به درگاه آسمان نشان رسیدند و فرزندش ابویوسف میرزا از کرمان با سپاه جوشنور به اردوی پدر ملحق گردید. جهان شاه پادشاه از موضع لك لك خانه به جانب کهدستان مراجعت نمود.

و در خلال این احوال به مسامع جلال پیوست که علاءالدوله و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم که از سپاه ظفر نشان تر کمان رو گردان شده بودند در ولایت غوراند؛ میرزا علاءالدوله در غور پایین و میرزا سلطان ابراهیم در غور بالا و میرزا

۱- یک. ص ۳۵۴ ج ۲. «چون سه ماه بر این بگذشت سلطان ابوسعید میرزا از سمرقند توجه نمود و از آب گذشته به بلخ آمد و جهان شاه میرزا به شش فرسخی بالای شهر به لب رود جفجران به موضعی که لك لك خانه گویند بیامیسی کرد.»

لك لك خانه از بلوک کمیران است بر جنوب رود هرات (جغرافی حافظ ابر و نسخه کتب خانه ملک به نقل از حواشی روضات الجنات)

علاءالدوله را اعتماد کلی به جانب امیر خلیل بود. ولد او محمد خلیل بر سر قرا بهادر که از جانب میرزا سلطان ابراهیم قراول بود شیخون برده تمام جهات او را به آتش غارت بر باد داد و قرا بهادر یکسوار پیش میرزا سلطان ابراهیم رفت. میرزا سلطان ابراهیم پیش پدر گله فرستاد. میرزا علاءالدوله خبر داد که قرا بهادر غلام من است و مرا از وی ذخیره ای در خاطر بود. بنابراین، این صورت روی نمود. پس این معنی موجب آن شد که پدر و پسر قاصد <جان> یک دیگر گشتند و از طرفین لشکرها مرتب ساخته به آهنگ جنگ پیش آمدند و مسافت به یک منزل رسید.

بیت

دلا مجوی ز ابناي دهر چشم وفا
که در جبلت این هم‌رهان مروت نیست
و ترخانیان طریق و شیوه نامهربانی
مسئله داشته مجموع به طرف میرزا علاءالدوله
رفتند. میرزا سلطان ابراهیم با اضطرار تمام از روی امید به جانب پدر
بزرگوار رو آورد و او فرزند را حبس فرموده امرای ترخانی بعضی که ملازم شاهزاده
بودند تحمل تجمل امیر خلیل نیاورده دوهوائی شدند.
در این اثناء امیر عبدالله خواججه ترخان که به حکم شاهزاده به رسالت به پیش
میرزا ابوسعید رفته بود، معاودت نمود. چون صورت حبس شاهزاده را مشاهده نمود،
طاقت آن حالت نیاورده گروه انبوه از ترخان و غیر آن با او اتفاق نموده بر نحو
کشیده و شاهزاده را به ضرب اول از حبس بیرون آورده سوار کردند و به جانب
ولایت ساخر^۲ و تولک عزیمت نمودند و باز تاج شاهی به یمن عنایت الهی بر فرق
فرقدسای او مقرون شد و تخت بخت از دولت مسند مشید او تشریف یافت و طبل
و علم و خیل و حشم در سلك اهتمام گرفت.

۱- مط. ۲- مط. ص ۱۱۷۵: ساخران - حب: ساخر. شهری در ناحیه غورکه رودی به همین
نام از آن گذشته در شمال زمین داور به هیرمند می‌ریزد (اراضی خلافت شرقیه)

جهان‌شاه چون از این حال آگاه شد^۱، خبر دیگر نیز متواتر شد که سلطان ابوسعید از بلخ بیرون آمده کوچ بر کوچ متوجه است^۲. در آن اثنا مولانا نجم‌الدین <عمر>^۳ از پیش سلطان ابوسعید به رسالت رسیده فرایشان به امر شهر یارتر کمان بارگاهی در کمال عظمت پرسپای کرده سایبانها و کندلانیها^۴ برافراشتند.

نظم

دو صد سایبان زر افشان چو مهر
کشیدند در روی هم چون سپهر
شده چون خطوط شعاعی مهر
طناب سراپرده‌ها بر سپهر
ز بس خیمه سر بر ثریا کشید
هزار آسمان بر زمین شد پدید
جهان‌شاه پادشاه، در روز عید اضحی، به عظمت تمام بر مسند سلطنت مقام و آرام گرفت و مقربان بارگاه و امرای درگاه به جاهای مناسب قرار گرفتند و در پیش مجلس جمعی از حجاب چون ماه سپرسیم اندود در روی آورده چشم و گوش به اشاره گماشتند.

شعر

پری پیکران از طریق ادب
ز گفتار بر بسته چون غنچه لب
صنوبر قدان هر طرف جلوه گر
ز کا کل همه فتنه را کرده سر
در آن اثنا میرزا علاءالدوله از غر جستان به درگاه شهر یارتر کمان آمده به جای مناسب قرار گرفت و مولانا نجم‌الدین <عمر>^۵ و مولانا یوسف عطار را که ایلچیان سلطان ابوسعید بودند به درگاه در آوردند. جهان‌شاه پادشاه به یوسون پادشاه از عالی تبار و خسروان ذوی‌الاقتماد ملاقات نموده به صیقل کلمات محبت‌انگیز و الفاظ مودت

۱- عبارت ناقص است. مط (به اختصار) : چون از این حال آگاه شد به استدعای میرزا علاءالدوله روان ساخت. میرزا علاءالدوله روز عرفة عید اضحی به یک فرسخی اردوی اعلی رسید. ۲- حب: خبر حشمتی جهان‌شاه را در دغدغه انداخت و ساعتی فکر جنگ می‌کرد و لحظه‌ای خیال صلح. ۳- تکمیل از مط، یک. ۴- به فتح اول و ضم ثالث نوعی از خیمه را گویند. بعضی این لغت را ترکی می‌دانند و به ضم اول و فتح ثالث هم گفته اند (برهان قاطع) ۵- یک: مولانا نجم‌الدین عمر نام از پیش سلطان ابوسعید به رسالت آمد و انگیزه مصالحت در میان انداخت.

آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطر ایشان بزود و در نوزدهم ماه مذکور شاه مؤید منصور امیر نظام الدین سید عاشور وزیرش را همراه ایلچیان به درگاه سلطان فرستاد.

چون به بازگاه عالم پناه آمدند معروض گردانیدند که جهان شاه پادشاه که وسعت مملکتش از نواحی شام و روم تا حوالی این مرز و بوم است، شهریاری است قهار و نام دار و دشمنان از وی هراسان و قلت و کثرت لشکر در نزد او یکسان.

نظم

قمرش ارسایه بر زمین فکند زندگانی در آن جهان باشد
مرگ را دائم از سیاست او تب و لرز اندر استخوان باشد

بدین دیار رسیده و بر تخت بخت آرمیده. در این اوان رسولان شما آمدند و از صلح سخن راندند. آن حضرت بنده را فرستاده تا با شما به مشافهه سخن رانم و مواجبه معلوم کنم و قواعد محبت را استحکام دهم. سلطان ابوسعید نیز سخنان پسندیده و کلمات سنجیده گفت و معتمدی به اتفاق سید عاشور به درگاه جهان شاه پادشاه فرستاد.

و در آن اوان، احمد ترخان به اتفاق برادران، از میرزا سلطان ابراهیم روی گردان شده، به خدمت جهان شاه پادشاه آمدند و گفتند صلاح دولت در آن است که درهرات قشلاق نمایند.

در اواخر ماه مذکور، سید عاشور با ایلچیان سلطان ابوسعید رسیدند و سخنان لایق به عرض رسانیدند و خاطر اشرف بدان تمکن و تقریر یافت و آوازه آمدن سلطان ابوسعید منقطع گشت و قریب به بیست روز کس ندانست که او به کدام صوب رفته است. مگر از روی مکر و تزویر، از راه شعاب و تلال، مخفیانه متوجه می گشت. چون

۱- برای اطلاع بر شرح دقیق این پذیرائی سیاسی رجوع شود به مطلع السعدین ص ۱۱۷۸-۱۱۷۷.

کیفیت حال معلوم نبود، جهان شاه پادشاه ازلك لك خانه کوچ کرده به راه کهدستان^۱ رفت که اگر از آن راه آید به دفع او مشغول شود.

بعد از بیست روز، از راه اوپه^۲، طلیعه لشکرش چون کواکب ثابت و سیار طلوع کردن گرفت. [ترکان ماه پیکر مریخ شکار شیرافکن تیغ گذار با گردونه های چون چرخ فلک کج رفتار قریب پنج هزار سوار از کوهسار بیرون آمدند]^۳ و از عکس رایات رنگارنگ و از فروغ بیرقهای گوناگون زمین آن مقام به سان گلزار و لالهستان شد.

بیت

به سان قبه کسری زمین ز رایت لشکر

به شکل نامه نامی هوا ز رایت الوان

شعر

شتابان دوشاه از دوسو بی درنگ

چنین تا زمین در میان تنگ ماند

و چون به اردوی جهان شاه پادشاه خبر رسید که سلطان ابوسعید میرزا از عقب ایلچیان بیرون آمده از غرابت آن امر متحیر شدند، چه اظهار صلح و تحالف^۴ و جرأت نمودن و بر سر چنان لشکری آراسته آمدن از غرائب اموری نمود.

جهان شاه پادشاه در آینه خیال صورت پیکار و روی کارتیره دید و جهان فراخ در چشم جهان بین او تنگتر از حلقه میم شد. اما از قهر به سان آتش خروشان و مانند بحر از باد جوشان شد [با لشکر چون قطب گردون تیز گرد و استوار بر زمین^۵].

۱- کهدستان یا المنگ کهدستان چمنی (= المنگ) بوده در شرقی هرات.

۲- بک، عقبه اوپه - نو، عقب او ۳- بک، نو، ترکمان ماه ... همه نیزه افکن تیغ گذار

قریب پنجاه هزار کوهسار بیرون آمد. - پاه ترکمان ماه ... تیغ انداز گردون نهاد چون فلک کج رفتار

را به کام خود ندید و دید که قریب پنجاه هزار کوهسار پر آمد. ۴- تحالف، با هم عهد و بیمن بستن

و سوگند خوردن (منتهی الارب)

چون خط محور بر فلک سرگردان پایدار^۱ و مانند صاعقه و شهاب با تیر و زوبین و چون سپهر و ماه جوشن ور و سپردار به شکل آفتاب بهرام تیغ زن و خنجر گذار به جانب هرات به زودی عود نمود.

و در این وقت میرزا پیر بوداق با هجده هزار سوار جرار از راه قهستان به ایلغار تمام رسید و لشکر یان دل قوی شدند و باعث آمدن او آن که چون خبر فتح خراسان و تخت و ممالک شاهرخ سلطان در فارس مشهور شد متعاقب خبر رسید که جمعی معاندان در اطراف و اکناف خراسان - اگر چه از سرینجه شیر ژیان چون آهوان وحشی حیران و سرگردان اند اما - انتظار فرصت می برند که اگر مجال یابند دست بردی نمایند. پس میرزا پیر بوداق از فارس و عراق آهنگ خراسان نموده به اردوی پدر ملحق شده به رسم منقلای روان شد و از آن جانب فوجی از بهادران دست به تیر و کمان نموده میرزا پیر بوداق از ایشان رو گردان شد و جمعی از ملازمان او دستگیر گردیدند. پس نوبت دیگر به عرض پدر رسانید که مرا رخصت ده تا خود را بر سلطان ابوسعید زعم [و تا ایشان]^۲ بیرون آمدن و لشکر جمع ساختن او را پریشان سازم. پس از اردوی پدر جدا شده قریب به یک فرسخ پیش رفت. جهان شاه ابوالفتح - بیک جا گیر لو را فرستاد و او را از آن عزیمت تا صواب منع نمود که اعتماد بر محاربه و کارزار که عواقب او در پرده غیب مستور است نتوان کرد و نیز حسن علی^۳ خروج کرده و آذربایجان را متصرف شده ما را توقف در خراسان مصلحت نیست و خان و مان را به دست او گذاشتن و با سلطان ابوسعید جنگ کردن خلاف کاردانی است. یا غلبه او را باشد یا ما را. بر تقدیری که غلبه ما را باشد خراسان را نگاه نتوانیم داشت و

۱ - پاه لشکر خود را چون قطب گردون تیز گرد و نیزه استوار را از خط محور بر زمین بیکار پایدار
 ۲ - بیک: تا از کهسار ۳ - پسر سبک مغز و خون خوار جهان شاه اسم او را مؤلفین مطلع السعدین و روضات الجنات و روضة الصفا و حبیب السیر «حسین علی» نوشته اند ولی من قول قاضی ابوبکر را که خود در بسیاری از جریانات تاریخی این دوره شاهد عینی بوده ترجیح دادم. در کتاب زهب اور نیز حسن علی ضبط شده.

دشمن را در عقب گذاشتن <وروی به عراق و آذربایجان نهادن ناصواب باشد>^۱ و اگر او فایق آید چه کار کرده باشیم و رسوائی و بدنامی اندوختن و خانه خود را به آتش غرور سوختن <به بدیهه عقل ناصواب است>^۱

چون ابوالفتح بیک پیغام رسانید معاودت کرد و مقدمات صلح طرفین در میان آمد و از جانب جهان شاه پادشاه قاضی عبدالله متردد گشت و مشارالیه به وسیله امرای به پای بوس حضرت اعلی مشرف شد و سخن صلح و صفا به عرض رسانید. سلطان ابوسعید فرمود که وقتی بین الجانبین قواعد صلح استحکام می یابد که جهان شاه پادشاه به حکومت آذربایجان قناعت کرده دست از مملکت خراسان بردارد^۲ و در این باب گفتگوی بسیار به وقوع انجامید. آخر الامر بر این جمله قرار گرفت که شهر یارتر کمان بلاد خراسان را تا به حد سمنان به حضرت سلطان باز گذارد و بلده استرآباد را به میرزا علاءالدوله شفقت فرماید. صورت صلح نامه را قاضی ابوبکر طهرانی به قلم آورده جهان شاه پادشاه از مزرحه یحیایاد کوچ کرده روانه آذربایجان شد. **

امرای سلطان ابوسعید، سیداصیل <الدین ارغون>^۳ و <امیر مبارزالدین>^۴ پهلوان حسین دیوانه و قاضی قطب الدین احمد هر وی به شهر در آمدند و در آن اوان ابویوسف میرزا ولد جهان شاه پادشاه در مسجد جمعه نماز گزارده بیرون آمد که در پای ارگ به امرای متلاقی شد. امرای سلام کردند. ابویوسف میرزا گذشت و آن دولشکر بایکدیگر مخلوط گشتند و اصلاً بر یکدیگر تعرض نکردند. اما اجلا ف و یتیمان هرات بعضی از لشکریان تر کمان را برهنه ساختند. سلطان ابوسعید به شهر در آمده یتیمان را سیاست فرمود^۵ و تر کمانان را رعایت نمود.

جهان شاه پادشاه هر روز ده فرسخ راه طی می کرد و لشکریان جوق جوق

۱- از دیاربکر به ۲- حب، بی آنکه خرابی نماید توجه نمایند. روضت ج ۲ ص ۱۲۲، و به طریق زمان آن حضرت (شاهرخ) در مقام طاعت و متابعت بر آید. نو، تمام دست از مملکت خراسان و عراق بازدارد. ۳- مط.

اتفاق کرده از یمین و یسار دوازده و سه روز راه می رفتند و ولایات را غارت می کردند و اسیر و آنچه می آوردند.

چون به نیشابور رسیدند، پیر بوداق میرزا به عزم شیراز از اردو جدا شد و ابو یوسف میرزا به کرمان و هر یک از آن فرزندان غارت کنان می رفتند و پیر بوداق میرزا چون به یزد رسید ابتدا به عصیان و طغیان نمود. مال و پیشکش و ساوری بر شهر و ولایت انداخت و به بعضی از ولایت اصفهان مثل روی دشت و نظنز و اردستان داروغه و محصل و برات دار فرستاد و اکابر و اعیان را طلب داشت و صد تومان بر نظنز و صد تومان بر اردستان حواله نمود و چون به ابرقوه رسید همین طریقه مسلوك داشت.

و چون جهان شاه پادشاه خوف استیلای حسن علی داشت و پیر بوداق > می دانست که پدر او را مجال انصراف آذر بایجان نیست از طریق متابعت انحراف نموده خیالات فاسده شهرستان دماغ او را بر هم زده تموجات اهواء باطله شمع و چراغ رای صواب او را منطقی ساخت و خاك و خاشاك فتنه و آشوب در مشرب عذب عیش و حضور او انداخت.

و جهان شاه پادشاه چون به سمنان رسید، داروغه دامغان شهر را انداخته خود را به معسکر رسانید و از تعاقب و تواتر حط و تر حال قریب به بیست هزار شتر و ده هزار اسب و استر تلف شدند و در هر منزل احوال و ائقال از ظروف و فروش و خیمه و خرگاه مالایعد و لایحصی ریختند و در هر دو قدم شتری یا اسبی یا استری افتاده بود و در مسافت يك فرسنگ قاضی ابوبکر طهرانی از آنچه بر جاده دیده بود شمرده از سیصد متجاوز بود.

در اوایل این حال، حسن پادشاه با سپاه فراوان علم عزیمت به جانب گرجستان بر افراخت و در بلده آمد پیر علی ولد علی شکر بيك را که دستگیر کرده بود آزاد.

کرده به نزد جهان شاه پادشاه فرستاد و شهر یار نیکو شعار از آب فرات عبور کرده در بیلاق طارمق نزول اجلال نمود و پادشاه عالی جاه به واسطه اجتماع سپاه چند وقت توقف نمود و در آن مقام نیز سولان بیک را آزاد کرده به جانب جهان شاه پادشاه روانه گردانید و جنود جرار قلعه مخاچ (؟) را مرکز وارد میان گرفتند و بعد از چند روز سپاه عالم سوزجیراً و قهرراً آن قلعه را با اموال بسیار مسخر نموده به ارزن الروم معاودت نمودند و سلطان خلیل و خلیل تو اچی و سهراب بیک و امیر بیک موصلو را با جمعی از بهادران آق قوینلو به قلعه کماخ فرستاد و خود با عساکر جرار روانه قراحصار گردید و بعد از فتح آن دیار در بلده آمد قشلاق نمود و در بهار با سپاه فراوان به ترجان آمد.

و از آن جانب جهان شاه پادشاه از قشلاق خوی بیرون آمده سپاه سنگینی به اخلاط فرستاد. زیرا که کردان آن دیار را گرفته بودند و رسولان نزد حسن پادشاه فرستاد و پیغام کرد که مبادا از عبور لشکر به جانب اخلاط صورتی نامالایم پیرامون خیال گردد. حسن پادشاه بعد از تأکید عهد و پیمان، علی شکر بیک را نیز که در حبس مانده بود به جهان شاه پادشاه فرستاد.

گفتار در ذکر شمه‌ای از احوال سلطان حسین میرزا بایقرا

و مستولی شدن او بر ممالک جرجان و فرار نمودن لشکر ترکمان

چون میرزا شاه محمود از میرزا ابراهیم مغلوب گردید، میرزا سنجر سلطان حسین میرزا را در مرز گذاشته علم عزیمت به طرف مشهد بر افراخت و میان سلطان

۱- نسخ، محاقه دیاربکریه (خطی)؛ عمالقار (چاپی)؛ صماقار ص ۳۷۷ ۲- نسخ، 'رضردوم' دیاربکریه (به اختصار)؛ صاحب قران را از بورش مقصود آن بود که آخسزا را به دست آورد و چون حاکمان قراحصار و کماخ از این عز و تقاعد نموده و به خرابی و اظهار عداوت و استکبار گردن فرشته بودند و دفع شرارت و فساد ایشان به صلاح ملک اولی و اقدم بود عدنان از توجه آخسزا منصرف گشت به ارزن الروم. ۳- بک- نسخ: میرزا بیک موصلو

حسین^۱ میرزا و حسن ارلات که از جمله مقریان میرزا سنجر بود عداوتی واقع شده حسن اراده نمود که او را دستگیر گردانند. آن حضرت خبردار شده با پنج نفر سوار شده از شهر فرار نمود. در آن اثناء جان علی یساول با شصت نفر^۲ از بهادران جوشن-پوش به خدمت رسیده میرزا^۳ به وجود ایشان مستظهر گشته به مرو مراجعت نمود و حصار را گرفته لوای استیلا برافراخت.

روز دیگر ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امیر ایل اوغلی^۴ اتفاق نموده هنگامی که سلطان حسین میرزا از برای شکار از شهر بیرون رفته بود بر سر ملازمان میرزا ریخته جمعی را به قتل آوردند.^۵ چون این خبر به سلطان حسین میرزا رسید با شصت نفر از بهادران صفدر به برج بر آمده جنگ انداخت. شهریان هجوم کردند. سلطان حسین میرزا به طرف بند سلطان گریخت. در آن اوان حسن چرکس^۶ بادو بیست نفر به وی ملحق گردید.

مقارن این حال، میرزا سنجر از مرو رسیده جمعی را به جنگ سلطان حسین-میرزا ارسال نمود ایشان در حوالی تل اخیان^۷ با سلطان حسین میرزا جنگ کرده غالب آمدند. سلطان حسین میرزا به مرو چاق آمده از آن جا متوجه بیابان خیوق گردید و در آن اثناء با حسن در ولایت جرجان از لشکر تر کمان فرار نموده روی به ولایت مرو نهاد. در حوالی نساء با سلطان حسین میرزا جنگ صعبی نمود. با با حسن کشته گردید.^۸

سلطان حسین، عنان یکران به جانب جرجان منعطف گردانید و در اثنای راه امیر خداداد که در سلك امرای بایر میرزا منتظم بود از طرف اسفر این آمده به

۱- نسخ: فریدون حسین - تصحیح از روضة الصفا - ج ۴ ص ۱۱۶؛ میان خاقان فریدون فرو حسن ارلات... ۲- نو: شش نفر ۳- یعنی سلطان حسین بایقرا ۴- حب: امراء ایل اوغلی- پا: امیر اوغلی ۵- ضاء: علم طغیان افراخته به هواداری میرزا سنجر دروازه ها را مضبوط ساختند.

۶- حب: نسخ: حسین چرکس ۷- حب: در میان مرو و تلخستان - پا: تلخستان

۸- امیر بابا حسن قصد داشت نزد میرزا سنجر برود (روضات الجنات ج ۲ ص ۲۳۱)

عسا کر ظفر قرین ملحق گردید و از آن جانب حسین بیک سعدلو که از قبل جهان-شاد پادشاه حاکم استراباد بود مانند شیرژیان از جنگل جرجان بیرون آمده در منزل سلطان میدان^۱ تلاقی فریقین افتاد. پادشاه مؤید منصور بر دشمنان مقهور حمله کرده ایشان را متفرق گردانید. حسین بیک سعدلو^۲ با جمعی از دلاوران تر کمان دستگیر-گشته به فرمان قهرمان قهر به قتل آمدند و سلطان حسین میرزا در اوائل ذی الحجّه کامیاب و کامران به خطه جرجان در آمده قدم بر سریر سلطنت نهاد و رؤسای سپاه معروض گردانیدند که خطبه عید را به القاب سلطان ابوسعید مزین گردانیم تا بین-الجانین طریق موافقت به ظهور آید. آن حضرت قبول نکرده فرمود که خطبه را به-نام خود بخوانند. در آن حال رسول سلطان ابوسعید آمد و مکتوب مشتمل بر اظهار محبت به عرض رسانید. مضمون آن که آن برادر باید که به دفع سپاه تر کمان و دشمنان این دودمان سعی نماید و هر ولایت که مسخر کند او را مسلم باشد. سلطان حسین میرزا ایلچیان را به انعام نوازش فرموده تحفه های بسیار به خدمت سلطان ابوسعید فرستاد.

گفتار در قضایائی که در سنه ثلاث و ستین و ثمانمائه واقع شده

و گرفتن سلطان محمد پادشاه روم شهر قسطنطنیه و سینوپ^۳ و طرابزون را

در این سال، سلطان محمد پادشاه روم علم عزیمت به جانب ولایت طرابزون بر افراخت. چون اسماعیل بیک حاکم قسطنطنیه که از اولاد اسفندیار بود دعوی متابعت و اخلاص آن پادشاه عالی تبار می کرد و چون مملکت او در مر طریق طرابزون بود، سلطان مکاتبات مشتمل بر تحریک مواد مصادقت و استدعای اقدام به لوازم

۱- حب- نسخ؛ سلطان دوین ۲- روضات، از عم زاده های جهان شاه میرزا

۳- سینوپ Sinope که در نزد مسلمین به صور سینوپ و صنوب نیز آمده شهری است در شمال شرقی ناحیه قسطنطنیه و این بطوطه از این بندر جهت رفتن به کریمه (قرم) به کشتی نشسته است (اراضی خلافت شرقیه)

موافقت اسماعیل بیک ارسال فرمود. مضمون آن که الحمد لله والمنة که از ابناء ای طلوع آفتاب سلطنت و بختیاری و ظهور تباشیر صبح عظمت و کامکاری که از درگاه احدیت و یازگانه صمدیت تاج کرامت «وجعلناکم خلیفة فی الارض» برفرق دولت ما نهاده اند و زمام ضبط و ربط امور جهان را به قبضه اقتدار ما باز داده، به هر چه رو می آوردیم روزگار آنچه مطلوب بود در کنار ما نهاده ابواب مرادات بر روی دولت ما گشاده. غرض از این مقدمه آن که عسا کر ظفر مآثر متوجه دیار طرابزون است و کشتیهای ما از سینوب عبور خواهند نمود و رایات نصرت آیات با فوجی از بهادران جنگی از راه خشکی از نزدیکی دیار او نهضت خواهند نمود. التماس آن که امداد تمام نموده خود با سپاه آراسته و جوانان نوخاسته به اردوی همایون پیوندند.

در آن اثنا [قزل احمد برادر اسماعیل بیک که جهت منازعه ملک موروثی میان او و برادر خصومت تمام بود به خدمت سلطان درآمد.] بنا بر آن اسماعیل بیک ابن اسفندیار متوجه درگاه سلطان نگردید. به واسطه آن آتش غضب سلطان اشتعال یافته حسن چلبی ولد او را که در اردو بود گرفته مقید گردانید و معدن مس را که سلطان مراد به کوترم بایزید - که جد اسماعیل بود - شفقت فرموده بود انتزاع نمود و محمود پاشا وزیر اعظم را به اتفاق قزل احمد به دفع اسماعیل بیک ارسال نمود. ایشان اسماعیل بیک را در قلعه سینوب محاصره نمودند. محمود پاشا به دلایل عقلی و نقلی اسماعیل بیک را ملزم ساخته. بنا بر آن اسماعیل بیک از دروه گردنکشی به حنیض مسکنت و زاری در آمد و قدم در دایره بندگی و اخلاص نهاد و ذکر مرحمت و عاطفتی که در عهد سلطان مراد به آبا و اجداد او فرموده بودند تازه گردانید و از حصار بیرون آمده با محمود پاشا ملاقات نمود و چون سلطان در حوالی سینوب نزول فرموده بود، امرای عظام او را به مجلس سلطان آوردند. سلطان از جهت

۱- سوره ص ۲۸ - ۲- تصحیح قیاسی - نسخ، اسماعیل بیک برادر قزل احمد که به خدمت سلطان آمده بود جهت منازعه ملک موروثی میان او و برادر خصومت تمام بود به خدمت سلطان آمده بود.

تعظیم او چند قدم از بارگاه بیرون نهاد و با وی مصافحه فرمود و ینگی شهر را با توابع و لواحق به وی ارزانی داشت. الآن که تاریخ هجری به ثمانین و تسعمائیه رسیده بعضی از فرزندان وی به خدمت سلطان سلیم^۱ به مناصب مناسب منصوب آند. بعد از فتح قسطنطنیه و سینوپ، سلطان محمود با سپاه گران که سیاهی آن فراز و نشیب جهان را گرفته بود و طول و عرضش از اطراف بر و بحر گذشته روانه طرابزون شد. چون حوالی قوینلو حصار^۲ محل نزول عسا کرجرار گردید، یار علی بیگ والی آن دیار از حسن پادشاه بایندر که حاکم دیار بکر بود استمداد نمود.^۳ چون حسن پادشاه داماد حاکم طرابزون بود^۴، لشکرهای آق قوینلو را جمع آورده با ده هزار کس در کوه کماخ، در قلعه سنگلاخ متحصن گشت^۵ لشکریانش از اطراف و جوانب در آمده دست بردمی نمودند. اما با وجود عظمت و شوکت سلطان، صد مثل آن تر کمانان را یارای مواجهه و محاربه نبود و ایشان خود را صریحاً در هیچ مقامی نمی نمودند.

در آن اثناء شهسوار ذوالقدر^۶ و سلیمان بیگ و فرهاد بیگ والی انکوریه و پورسا با بیست نفر از امرای سنجق به عزم جدال و قتال سوار گشته متوجه تر کمانان شدند و از آن جانب یوسف بیگ برادرزاده حسن پادشاه و مهماد بیگ و یار علی بیگ و امیر بیگ موصلو با فوجی از بهادران آق قوینلو در برابر آمده جنگ صعب به وقوع انجامید. شکست بر لشکر روم افتاده دویست نفر از ایشان به قتل آمدند

۱- مقصود سلیم ثانی (از ۹۷۴ تا ۹۸۲ هـ) است پسر سلطان سلیمان خان قانونی ونوه سلیم اول. وی معاصر شاه طهماسب اول بود. ۲- بک: قویله حصار ۳- ضا (به اختصار): یار علی بیگ که از قبل صاحب قران (حسن بیگ) داروغه آن قلعه بود، از خوف به عهد و میثاق قلعه را تسلیم نمود. ۴- زن حسن پادشاه به نام کاترین و ملقب به دسینا خاتون دختر کالوزان بود و برادرزاده داوید آخرین امپراطور خاندان کومنین ۵- بک: صاحب قران به مقام اروم سرای و سلطان (محمد ثانی) به مقام یعی چمن نزول کردند. یعی چمن یا یاسی چمن میدان جنگ هولناکی است که در آن جلال الدین خوارزم شاه از علاء الدین کیقباد و متحدینش شکست خورد. (رجوع شود به تاریخ مغول مرحوم عباس اقبال ص ۱۳۴ و جهت تفصیل بیشتر به تاریخ سلاجقه ابن بی بی ص ۱۷۵-۱۷۳) ۶- بک - نسخ: ذوالفقار - شهسوار پسر سلیمان بیگ ذوالقدر امیر مرعش و البستان و ملاطیه بود.

و شصت نفر دیگر دستگیر گشتند. بعد از چند روز از کوه یلدوز^۱ که در نزدیک
ارزنجان است حسن پادشاه پسر عم خود خورشیدبیک را با اکثر لشکر آق قویونلو
در کمین گذاشت.

در آن اثناء احمد پاشا گدوک با جمعی از رومیان از آنجا عبور می نمودند.
ایشان ناگاه از کمینگاه بیرون آمده در دربند خود را به احمد پاشا رسانیدند.

بیت

چو آمد برون تر کمان از کمین بلرزید از هول ایشان زمین

جنگ صعب به وقوع انجامید. احمد پاشا آن گروه تر کمان را مغلوب ساخته
تا به معسکر حسن پادشاه رسانید. خوف تمام بر ضمیر آن حضرت مستولی گشته و والده
خود را با جمعی از اهل اعتبار جهت تقدیم مراسم اعتذار به خدمت سلطان عالی تبار
فرستاد** ایشان به وزیر اعظم محمود پاشا متوسل گشته سلطان نیز یکی از ملازمان
اعتمادی را نزد حسن پادشاه فرستاده پیغام داد که صلاح دین و دولت در این بود که
آن جناب شجاعت انتساب با جمعی از سپاه در این سفر همراه غازیان می بود و چون
بعضی مواعع عارضی او را از ادراک این مطلب عالی مانع افتاده والده و کسان خود را
فرستاد. بعد از فتح آن سرزمین ایشان را مرخص خواهیم فرمود.

چون سلطان بعد از فتح قوینلو حصار متوجه طرابزون گردید، از بای برد
محمود پاشا را با بعضی عساکر ظفرلوا منتقلای گردانید و قبل از آن، از راه دریا
کشتی بسیار با توپ و تفنگ بی شمار، مملو از مردان کارزار رفته بود و لشکر کشتی
به تحریک باد مراد پیشتر از رایات عالیات در حوالی قلعه مذکور نزول کردند و
و سپاه ظفر اثر از جانب بحر و بر جنگ انداختند. حاکم طرابزون اصلاً بدیشان
التفات نمی نمود و می پنداشت که عبور سلطان عالی شان با چنان لشکر کواکب نشان
از آن مضایق جبال و تلال محال است. روز دیگر از یمین و یسار و دشت و کوهسار

۱- بک- نو: مسرور (منزور؟) در نسخه پا نیست.

صفوف صنوف عسا کر سلطانی گروه گروه از گریوه و کوه بیرون آمدند.

شعر

یکی گروه بد و اندر او هزار گروه که هر گروه از آن بود لشکر جرار
همه سپر تن و شمشیر دست و تیر انگشت همه سپه شکن و دیو بند و شیر شکار
تکفور کور بخت را از شعشعۀ منجوق رایات سلطانی دیده دولت تیره و چشم
امیدواری خیره شد. بعد از مشاهده آیات زوال ملک و مال، از وصول رایات
اقبال، آن سلطان مجاهدت فعال، فرصت بیرون رفتن از آن قلعه محصوره و التجا به
بعضی از قلعه‌های دور محال یافت. خوفی تمام بر ضمیر او مستولی گشته از قلعه بیرون
آمده سر فرمان برداری بر زمین اطاعت نهاد. سلطان از جرایم او گذشته وی را با
جمع اموال و ائقال و اهل و عیال به دارالسلطنه استنبول فرستاد و از جهت او
وظیفه‌ای مقرر گردانید و طراپوزان را به ملازمان معتمد سپردم از راه ولایت جانیك
به بلده توقات باز گردید. اما از صعوبت طرق و مسالك و از ضرر گیاهان و مهالك
نقصان بسیار بر ستوران عسا کر سلطان ظفر ماثر رسید. **

تفتار در قضایائی که در بلاد آذربایجان واقع شده

و بیرون آمدن حسنعلی ولد جهان شاه پادشاه و مستولی شدن او

بر آذربایجان

در آن اوان که جهان شاه پادشاه تر کمان در خراسان بود، ولدش حسنعلی
که پانزده سال در قلعه ماکو^۱ محبوس بود از بند خلاص گشته امیر عرب شاه آینلو
و محمود بیك آق قوینلورا که عم حسن پادشاه بود از بند رها کرده^۲ به اتفاق ایشان

۱- پا: باکو ۲- بک - پا: ... عم حسن پادشاه بود او را از بند رها کرد.

باید دانست که طبق نوشته قاضی ابوبکر، امیر عرب شاه چون بدون جنگ از مقابل حسن
پادشاه گریخته بود جهان شاه او را مقید ساخته در جزیره بحیره که محبس مقهوران بود فرستاد و او را
او را تصرف نموده بود.

[بر تبریز مستولی گردید و زنان امرا را به نوکران خود بخشید و از اطراف و جوانب ممالک و مسالک رنود و اوباش به نزد آن بد معاش آمدند.] چون این خبر محنت اثر به سمع آن پادشاه عالی گهر رسید با سلطان ابوسعید مصالحه نمود چنانکه مذکور شد. در آن اثنا، حسنعلی امیر قلیچ اصلان و محمود بیک آق قوینلو را به جانب اردبیل ارسال نمود. ایشان از خوف پادشاه عالی شأن از حسنعلی روگردان شده به خدمت جهان شاه آمدند. شهریار ظفر قرین از ورامین شهبسوار بیک و سولان بیک و پیر علی علی شکر را با سپاه بسیار بر سبیل ایلغار به تبریز فرستاد.

چون حسنعلی بد اختر از توجه پدر با خبر گردید، تبریز را انداخته راه فرار پیش گرفت. امرای عظام با عساکر ظفر فرجام به تبریز آمدند. چون حسنعلی معلوم کرد که جهان شاه پادشاه هنوز در عراقی است، حسون اوغلی را با جمعی بهادران به تبریز فرستاد. امرا از شهر بیرون آمده در کنار آب شور با آن گروه با غرور جنگ کرده حسون اوغلی را با جمعی از فارسان میدان دلاوری به قتل آوردند.

چون این خبر به حسنعلی رسید، خوفی تمام بر ضمیر آن نافرجام مستولی گشته به طرف قلعه ماکو رفت و جهان شاه پادشاه عازم تبریز شده تمامی رعیت شهر تبریز بر سر راه آمدند و انواع تحفه و نثار آوردند و دولت خانه از فروغ دولت همایون غیرت فزای گردون شد. رعایا از ظلمات ظلم به سرچشمه حیات رسیدند و خلائق در بوته عدل و داد آرمیدند. بلا کشیدگان آن دیار و رنج رسیدگان آن اقطار که به لگد کوب حوادث روزگار و نوائب لیل و نهار جان به لب و کارد به استخوان رسیده بود به تضرع و زاری به درگاه آمدند.

جهان شاه پادشاه امیر عرب شاه را امیر دیوان گردانید و امیر پیرزاد بخاری

۱- بیک. ص ۳۵۸، به تبریز رفت [وزنان امرا که در شهر بودند] همه را با امرا و نوکران خود بخشید و دختران اهل شهر را به هر کس می داد و به قلعه داران که خزاین سلطانی را کتوال و نگهبانان بودند استمالت نامه ها می نوشت و دعوت می کرد و مردم اطراف از اراذل و اجلاف روی بد آوردند.
۲- بیک: در سر آب تلخ - مسلماً همین آجی چای کنونی است.

و سولان بيك [را به مناصب عليه سرافراز نموده^۱] و هر کس را که با حسنعلی اتفاق نموده بود به قتل آورد و نشانی به حسنعلی فرستاد مضمون آن که اگر امیر و وزیر خود را که خمیرمایه این فتنه بودند به قتل آوری و رؤس ایشان را به درگاه ارسال نمائی [ما او را امان دهیم و ذیل عفو بر جرایم او پوشانیم]^۲. بنا بر آن حسن-علی < بر مقتضای فرموده پدر خود >^۳، خواجه شمس الدین < حسین >^۴ وزیر و بعضی از مخصوصان خود را گردن زده سرهای ایشان را به درگاه پدر فرستاد و التماس کرد که خواهرم بیاید و مرا به درگاه عرش اشتباه برد.

جهان شاه پادشاه یکی از خواهران او را^۴ فرستاد تا او را به ییلاق سپند آوردند. امرا به استقبال او شتافته به اردوی همایونش داخل نمودند. روز دیگر آن بی هنر دستمالی در گردن انداخته پیش پدر آمد و در مقام مناسب نشست و هم در آن مجلس که امیر عرب شاه حاضر بود، حسن علی سخنان بی ادبانه که امیر عرب-شاه در شأن پادشاه گفته بود به عرض رسانید.^۵

بعد از روزی چند، شهریار سعادت مند فرمود که امرا به عزم شکار سوار شوند و حسنعلی را اسیر دام بلا گردانند. بنا بر آن، ابوالفتح بيك جا گیر لو و پیرمحمد تواچی و پیرزاد بيك و سولان بيك و سایر امرا سوار گشته چون حسنعلی از توجه ایشان خیردار گشت بر مرکب گریز سوار شده متوجه منزل پدر گردید. پیرمحمد تواچی او را تعاقب کرده تیری بروی زد. حسنعلی خود را به حرم پدر انداخت. خاتون جان بیگم که مادر سایر فرزندان بود دستمالی در گردن آن بی دولت انداخته ناه او را درخواست کرد. اما < بعد از چند گاه پدر >^۶ حکم به اخراج او از

۱- بک: [در دیوان امارت مهر زنفد] ۲- بک - نسخ: [گناه ترا درخواست کنیم]

۳- از دیار بکریه ۴- نو: خواهران خود را - بک: خود از خواهران او یکی را

۵- بک: ص ۳۶۱، به غمازی عرب شاه زبان مرگشاد و سخنان بی ادبانه که امیر عرب شاه در شأن پادشاه در محل مباحثات و لاف زدنهای مستانه گفته بود... ۶- بک (به اختصار): بیگم را که آخر

به دست حسنعلی کشته شد و سیله نجات ساخت، چند روزی جراحت او را تیمار کردند.

قلمرو خود فرمود و < چون > برادر او پیر بوداق در آن زمان در بغداد اظهار مخالفت کرده بود خواست که بغداد را از دست او بیرون آورد تا پیر بوداق را مقرر و ملجائی نماید. حسنعلی را به بیگم سپرد که او را از راه بغداد به حدودشام رساند و [به حیلای بغداد را از او انتزاع نماید]^۱.

چون این خبر به پیر بوداق رسید، دسترد بر سینه ملتمس ایشان زده بنا بر آن بیگم حسنعلی را از حوالی بغداد گذرانیده به شام فرستاد و در وقت معاودت قرا- الوسی را که پنجاه هزار خانه بود عوض تصرف میرزا پیر بوداق [که در اموال نظنز کرده بود]^۲ کوچانیده به آذربایجان آورد.^۳

گفتار در محاربه نمودن سلطان ابوسعید میرزا و میرزا علاءالدوله

و میرزا سنجر

چون سلطان ابوسعید در بلده هرات قشلاق نمود، قریب دو هزار سوار جراز نگاه داشته بقیه سپاه را به جانب سمرقند فرستاد. میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر از قلت سپاه خسرو دادگر اطلاع یافته در سرخس به هم پیوستند. چون این خبر محنت اثر به پادشاه والا گهر رسید، با سپاه اندک به جانب مخالفان در حرکت آمده در این وقت بر حسب اتفاق - که دولت مطلقاً عبارت از آن است - امیر سیدمزید ارغون و امیر سلطان احمد تیمورتاش با لشکر جراز زیاده از چون و چند از سمرقند رسیده به اردوی همایون ملحق گشتند.

۱- بك: و در این كسوه بغداد از گماشتگان پیر بوداق بپردازد. - عبارت کمی گنگ است. ظاهراً افرادی که به عنوان محافظ حسنعلی همراه بیگم بودند مأموریت داشتند که در بغداد راه یافته شهر را از دست پیر بوداق بر بایند. ۲- پاندارد.

۳- بك: چون رایحه این مکر به مشام بغدادیان رسید راه عبور بر بستند و به دخول بیگم رضا ندادند و این صورت نیز (مزید) مواد عداوت گشت و بیگم از در بغداد معاودت نموده قراالوس را تمام که پنجاه هزار خانه بود عوض تصرفی که پیر بوداق در اموال یزد و عراق کرده بود کوچانیده به عراق و حوالی آذربایجان آورد.

در اواسط جمادی الاول ، میانهٔ مرو و سرخس مقابله و مقاتله پدید آمد. بعد از کوشش و کشش بسیار میمنه و میسرۀ جنود ظفرشعار از دست شاهزاده‌های عالی‌تبار فرار نمودند چنانچه تا سمرقند هیچ‌جا توقف نکردند.

نظم

شکست از مخالف در آن گیرودار در آمد به خیل یمین و یسار
 زگرد سواران جهان شد سیاه به لشکر پراکندگی برد راه
 بعد از فرار جوانقار و برانقار، سلطان ابوسعید بالشکر قول بر قلب مخالفان
 حمله کرد.

بیت

به خصمان چو شهیکه تازی نمود بر آن طفلانک آن رسم بازی نمود
 میرزا علاءالدوله و میرزا سنجر و میرزا ابراهیم بادلی از اندوه و غم دو نیم
 روی به وادی فرار آوردند. میرزا سنجر به زخم‌ستان امیر سیدمراد مجروح شده دستگیر
 گردید و به فرمان سلطان دادگر به قتل آمد و از امرای او ، شیخ ذوالنون و
 محمدبیک شربت مرگ نوشیدند و جمعی کثیر از آن فریق بی توفیق طعمهٔ تیرو تیغ
 شدند. میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم از جولانگه میدان تا موضع مزینان در
 هیچ مقام آرام نگرفتند. یکی از شعرا در آن واقعه گفته :

بیت

علاءدوله میرزا، گریزد ز جنگ اگر در سپاهش فریدون بود
 پسر گر گریزد مکن عیب او از آن بی‌هنر باهنر چون بود
 سلطان ابوسعید امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را به تکامیسی مخالفان
 فرستاد. ایشان از خوف جنود ظفر نشان ازهم جدا شده جمعی به طرف بسطام رفتند
 و امیر خلیل ولد میرزا صالح و امرای برلاس با سایر ناس از میرزا علاءالدوله و

میرزا ابراهیم جدا شده به استرآباد رفتند سلطان حسین میرزا امیر خلیل را به قتل آورده سایر ایشان را مقید گردانید بنا بر آن که میرزا ابراهیم بدان حوالی رسیده بود. و هم در آن اثنا، مولانا عبدالرزاق سمرقندی صاحب کتاب مطلع السعدین از نزد سلطان ابوسعید به رسم رسالت آمده بود. سلطان حسین میرزا جناب مولانا را رعایت فرموده خطبه و سکه به نام سلطان ابوسعید زد و خواند.***

چون سلطان سعادت نشان خاطر از مهم مخالفان فارغ ساخت، کمند همت بر تسخیر حصار نره تو انداخت و جمعی را به محاصره آن قلعه مقابل با کوه مأمور گردانید. در آن اثنا که ملازمان حضرت اعلی به آن کار مشغول بودند، بیر که پراهل قلعه بی اعتماد گشته جمعی را به قتل آورد. بقیة السیف از وی متوهم گشته بر سر وی ریخته سر پرش او را از بدن جدا کرده به درگاه سلطان ابوسعید فرستادند.^۱ و بد واسطه این خدمت منظور نظرات سلطان ابوسعید گشتند.

و هم در این سال، سلطان ابوسعید امیر علی فارسی^۲ را به تسخیر قلعه عماد فرستاد. محمد دیوانه که از قبل با با حسن حاکم آن قلعه بود کلید قلعه را سپرده متوجه درگاه همایون گردید. امیر علی فارسی حسب الحکم قلعه را ویران ساخت. و هم در این سال، درهرات قحط به مرتبه ای رسید که از نان نشان نماند و هر روز هفتاد هشتاد کس از گرسنگی جان می دادند.

متوفیات

میرزا سنجر بن میرزا احمد بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور که از قبل میرزا بایر حاکم مرو شاهجان^۳ بود در این سال کشته گشت چنان که مذکور شد. و هم در این سال، میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر

۱- حبه اول ماه مبارک رمضان سنه ۸۶۳

۲- مظ. ص ۱۲۰۹، امیر غیاث الدین علی فارسی برلاس

۳- مرو شاهجان مرو بزرگ است در مقابل مرو و رود که مرو کوچک بود (اراضی خلافت شرقیه)

ابن شاهرخ پادشاه بن صاحبقران گیتیستان امیر تیمور گورکان چون از معرکه سرخس به دررفت، در دامغان از پدر جدا شده متوجه مشهد مقدس گردید و لشکر بسیاری بروی مجتمع شدند. در آن اوان مرضی مهلك بروی مستولی گردیده از عالم انتقال نمود و بعضی از ملازمانش نعش او را به عرات آوردند و در مدرسه گوهرشاد بیگم دفن کردند.*** مدت سلطنتش دو سال و کسری.

و هم در این سال، میرزا شاه محمود بن میرزا بابا برین بایستقر بن شاهرخ بن تیمور پیش از واقعه میرزا سنجر، در سیستان به امیر خلیل پیوست و به اتفاق روانه کابل شدند. امیر بابا که حاکم آن دیار بود عاقل بر سر ایشان ریخته تیری بر شاه محمود زد و بدان زخم در گذشت.

در این سال، امیر بایزید بن امیر بسطام جاگیر لو که از امرای جهان شاه پادشاه بود از عالم انتقال نمود و برادرش ابوالفتح بیک قائم مقام او گردید.

ذکر وقایع سنه اربع و ستین و ثمانمائه

و احوال سلطان جنید صفوی علیه الرحمة و وجه شهادت آن حضرت

چون سلطان جنید نورالله برهانه به اورنگ ارشاد تکیه فرمود، جهان شاه پادشاه به شیخ جعفر که از اولاد پادشاه مسند ولایت سلطان خواجه علی است فرستاد که آن حضرت را از اردبیل اخراج نماید. چون شیخ جعفر یکی از بنات جهان شاه پادشاه را به عقد و نکاح ولد خود سید قاسم در آورده بود بنا بر آن شخصی را نزد آن جناب فرستاد که در شهر توطن نماید***

سلطان جنید با جمع کثیری از اهل ارادت از وطن خویش به جانب دیار بکر در حرکت آمد. چون به حصن کیف رسید، حسن پادشاه که فرمان فرمای دیار بکر بود

۱- روضة الصفا، حبیب السیر - نسخ: میرزا خلیل

۲- مط - پای - امیرخان - نو: امیرجان - روضة الصفا؛ بیا حسن

و با جهان شاه پادشاه منازعه می نمود، نامه به آن حضرت ارسال داشته اخلاص و اعتقاد خود را ظاهر ساخت. سلطان جنید مسرور شده با وی ملاقات نمود و خواهر خود را که خدیجه نام داشت در سلك ازدواج آن حضرت کشید.^۱

سلطان جنید مدت چهار سال در آن جا به سر برد و دوازده هزار صوفی صادق الاخلاص به ارشاد آن حضرت به راه راست آمدند و خلیفه بسیاری در آن دیار نصب فرمودند و به جانب اردبیل عود کرد.

چون جهان شاه پادشاه موصلت او را با حسن پادشاه استماع نموده بود، بنا بر آن نوبت دیگر در صدد اخراجش بر آمده سلطان جنید نیز در این سال از اردبیل بیرون رفته در خارج شهر چند روزی توقف فرمود و کسان به اطراف و جوانب فرستاده مریدان را طلب نموده در اندک زمانی دوازده هزار جوان در ظل رایات آن حضرت جمع آمدند. بنا بر آن، آن حضرت عنان عزیمت به جانب شروان منعطف گردانید. والی شروان، امیر خلیل الله، جعل الله علی جهنم مثواه، چون از ورود جنود ملایک و فود واقف گشت متوهم شده معتمدان خود را با تحف بسیار به درگاه سلطان فرستاد و تهنیت قدوم سلطان ولایت نشان را به جای آورد.

مقارن این حال نامه از شیخ جعفر به شروان شاه رسید مضمون آن که جمعی از مریدان خاندان ولایت و معتقدان دودمان کرامت [شیخ جنید به نص ولد بزرگوار به تفویض ارشاد قایض شده با او طریق همراهی] مسلوک داشته حال آن که شیخ جنید در این معنی کاذب است و خلافت و ارشاد او غیر واقع. اولی آن است که در دفع او کوشند.

- ۱- یعنی اوزون حسن خواهر خود را به ازدواج سلطان جنید در آورد. سلطان حیدراز این زن به دنیا آمد (حب: ج ۴ ص ۴۲۵ و عالم آرای عباسی چاپ تهران ۱۳۳۴ ج ۱ ص ۱۸)
- ۲- عبارت نص و مغشوش است. نو: شیخ جنید به نص ولدیکا... طریق بی راهی - به قرینه شاید به گمان آنکه شیخ جنید به نص والد... در هر حال این مطالب در روضة الصفا و حبیب السیر، مطلع السعدین و عالم آرای عباسی نیامده یا آنکه بعدها از این کتب برداشته شده است.

بعد از آن امیر خلیل الله، بالشکر بیرون از حد و عد، عنان عزیمت به صوب لشکر سلطان جنید منعطف ساخت و در روز پنجشنبه عاشر جمادی الاول تقارب فریقین به تلافی انجامید.

نظم

رسیدند شروانیان فوج فوج زد از کوهه^۱ (؟) پوشان همه دشت موج
 ز اندیشه خالی دماغ آمدند چو پروانه سوی چراغ آمدند
 و جنود صوفیه^۲ که دلاوران جوشن پوش و مبارزان باجوش و خروش بودند^۳
 گروه گروه به میدان جدال و قتال خرامیدند. امواج دریای فتن در تلاطم آمده
 دلیران تهمتن و مبارزان دشمن شکن درهم افتادند. آن دو لشکر خون ریز و آن دو
 طایفه فتنه انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و تیغ و شمشیر برفرق یکدیگر
 کوفتند. چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفوی و شکستن گل مراد دودمان
 مصطفوی را مهلتی و مدتی مانده بود، لشکر نکبت اثر شروان بر خیل صوفیان غالب
 آمده تیری از شست بد اختری رهائی یافته رشته عمر آن سلطان ولایت نشان^۴ قطع
 پذیرفت.^۲

نظم

فلك صبح از آن گونه روشن نکرد که شام از شفق خون به دامن نکرد
 نخندید در طرف گلشن گلی که نگر بست بر دامش بلبلی
 شروان شاه روسیاه به ارتکاب آن فعل عظیم مسکن خود را در مقرر «فان الجحیم
 هی المأوی»^۴ مقرر ساخت و [قلاده لعنت بر گردن شومش انداخت].^۱

۱- چنین است در نسخ شاید جیبه باشد، جیبه (= جبه) به معنای لباس جنگ بوده و جیبه یا جیب پوش به معنای مرد ملج. ۲- یا ندارد.

۳- حب ج ۳ جزء ۴ ص ۴۲۶، آن حضرت به دست اء- گرفتار گردید و به حکم مرو و ناسد شربت شهادت چشید.

۴- سورة النازعات ۴۰

قضایائی که در بلاد خراسان واقع شده

در اوائل این سال، به سمع سلطان حسین میرزا رسید که بعضی احشام اعراب در حدود و یارچمند^۱ اقامت دارند و با مترددین^۲ طریق بی راهی به جای می آورند. بنا بر آن، عبدالعلی ترخان را با فوجی بهادران به تأدیب آن جماعت ارسال نمود. عبدالعلی ترخان بعد از قتل آن جماعت نواحی نیشابور و سبزوار را تاخته لوای استیلا بر افراخت. سلطان ابوسعید امیر علی فارسی و امیر حسن شیخ تیمور و امیر مزید ارغون و امیر نورسعید را با فوجی از بهادران ظفر معتاد روانه استرآباد ساخت و خود نیز در روز چهارشنبه چهاردهم جمادی الاولی که آفتاب در هفته^۳ درجه حوت بود از عقب امرا روانه شد. عبدالعلی ترخان به مجرد توجه ایشان فرار نمود. سلطان حسین میرزا مانند برق و باد از استرآباد بیرون آمده در صحرای سلطان آباد آن دولشکر چون دو کوه فولاد در برابرهم ایستادند.

در آن اثنا خبر رسید که سلطان ابوسعید نیز با سپاه بسیار به میدان قتال می رسد. بنا بر آن خوف تمام بر ضمیر سلطان حسین میرزا مستولی گشته به طرف استرآباد گریخت. در اثنای راه احمد <و بابا یاقوت>^۴ با قومی از جلایر ازمو کب همایون روگردان شده سلطان حسین میرزا استرآباد را گذاشته رایات آفتاب اشراق به صوب [اغر نچه و خطه آواق]^۵ بر افراخت و به واسطه افراط پاران عسا کر ظفر نشان نتوانستند که وی را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بر وی گشایند.

سلطان حسین میرزا بعد از هفت روز با پانصد کس به کنار آب آمویه رسیده به کشتی عبور نمود. سلطان ابوسعید بعد از فرار آن حضرت هم عنان نصرت نهضت نمود. چون بلده استرآباد از یمن مقدم خسرو بادین و داد غیرت فزای ایوان سبع

۱- روضة اصفاء، یارچمند ۲- تو، آیند و روند ۳- مط. نسخ، هفتم

۴- تکمیل از مطلع السعدین ۵- مط. ص ۱۲۱۹، افریچه و ظاهراً افریچه که در حبیب السیر آمده صحیحتر است (اراضی خلافت شرقیه)

شداد گشت، ایالت آن مملکت را به فرزندش سلطان محمود میرزا رجوع نموده به جانب خراسان معاودت نمود.

در غیبت سلطان ابوسعید، امیر خلیل هندو که، که حاکم سیستان بود داعیه سرکشی و دعوی سرافرازی کرده با جمعی از رنود و اوباش سیستان علم عزیمت به جانب خراسان برافراخت. چون مردمان بلوکات هرات از این قضیه آگاه شدند خود را به شهر انداختند و به اتفاق امیر احمد برلاس و پهلوان محمد پیاده برج و باره را مضبوط گردانیدند.

امیر خلیل در دوازدهم رمضان در حوالی هرات نزول نموده جنگ انداخت و چون امیر خلیل مذکور از موی سر بهره ای نداشت، لهذا مولانا حسن شاه شاعر قطعه گفته در تیری نصب کرده به جانب وی انداخت و آن قطعه این است:

نظم

یاران پیام ما برسائید با خلیل
گویداگر ترا سر سر باختن بود
در روز روزه در دسر ما و خود مده
عیدی بیا که وقت قبلی باختن بود**

امیر خلیل از خواندن این قطعه متفعل گردیده روز جمعه مردمان هرات پای جلادت از دروازه بیرون نهاده بر سپاه امیر خلیل حمله آوردند. امیر خلیل خوار و ذلیل به طرف سیستان فرار نموده سلطان ابوسعید این خیر را شنیده به سرعت تمام به جانب هرات در حرکت آمد و جنود ظفر نشان سیستان را در میان گرفتند. خوف تمام بر امیر خلیل مستولی گشته روی اخلاص به درگاه عالم پناه آورد. سلطان ابوسعید رقم عفو بر جریده جرایم کشیده در سلک امرای عظم‌حای داد اما حکومت سیستان را به شاه یحیی^۲ عنایت نمود.

۱- مأخوذ از آیه ۱۲ سوره النبأ، ونبينا فوقکم سبعا شدادا

۲- مط. ص ۱۲۲۸: شهر یار اعظم نظام الدین شاه یحیی که اباعن جد در مملکت سیستان فرمانروا

وهم در این سال ایلچیان میرزا ابویوسف ولد جهان شاه پادشاه با تحف فراوان به درگاه سلطان ابوسعید آمده رعایت یافته به کرمان مراجعت نمودند.

و هم در این اثنا، به سمع سلطان ابوسعید رسید که دروازه بانان از هر کس که غله و میوه به شهر می آورد مقداری یا مبلغی جبراً و قهراً می گیرند. آن حضرت فرمود که چار زندقه هیچ آفریده به علت دروازه بانی از کسی چیزی نگیرد و اگر گیرد مستوجب عقوبت و سیاست باشد.

و هم در آن اوان رعایا معروض گردانیدند که جمعی از رنود و او باش شبها تا سحر در کوچه ها و محلات می گردند.^۱ بنا بر آن، حسب الامر جمعی از ایشان را به قتل آوردند.^۲

و هم در این سال، ایلچیان مملکت قلماق از دشت قبیچاق آمده به پای بوسی سلطان ابوسعید مشرف شدند.

چون خسرو مظفرلوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا از آب آمویه عبور نمود [مردمان میرشاه و سلطان علی]^۳ به درگاه آن پادشاه عالی جاه شناختند و کمر ملازمت بر میان بستند و در آن اوان قر اولان عسا کر ظفر نشان ده نفر از ملازمان پیر بوداق خان برادر مصطفی خان والی خوارزم را گرفته آوردند. سلطان حسین ایشان را گذاشته به پیر بوداق خان کلمات محبت آمیز پیغام داد. بعد از گفت و گوی بسیار همشیره خود را به عقد پیر بوداق خان در آورد. بنا بر آن میان برادران غبار نقار ارتفاع یافت.^۴

۱- مط: جمعی لغام ایتم و سفهای عوام در شهر و بیرون سرهای راه مسلمانان می گیرند و هر چه دارند می ستانند و اگر اندک مضایقه کنند بپیم آن است که به قتل رسانند و شبها با سپر و شمشیر و کمان و تیر در بازارها و کوچه ها دلیر می گردند... و بعد از وفات میرزا ابوالقاسم بابر این اطوار استمرار یافته.

۲- روضات ج ۲ ص ۲۳۸، و هنوز (سال ۸۹۸ هـ) مملکت اثر آرامش از آن سیاست بر جا نگاه دارد.

۳- روضه انصاف، نسخ: مردمان میران شاهی - حب: مردم میرشاد.

۴- حب: چون قبل از این مصطفی خان قاصدی به استرآباد فرستاده از خاقان منصور (سلطان حسین میرزا) این تقاضا کرده بود...

سلطان حسین میرزا به پیر بوداق خان پیوسته مصطفی خان بعد از جنگ فراوان در شهر وزیر متحصن گردید. سلطان حسین میرزا و پیر بوداق خان شهر را مرکزوار در میان گرفتند و قریب به چهل روز جنود عالم سوز با مخالفان بد روز مقاومت کردند و در آن ایام بیست و پنج کورت جنگ اتفاق افتاد. آخر مصطفی خان شتقار خاصه خود را نزد سلطان حسین میرزا فرستاد. بنا بر آن ایشان کوچ کردند.^۱

ذکر قضایائی که در سنه خمس و شصت و ثمانمائه واقع شده

در این سال، از جانب ماوراءالنهر خیر آمد که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبداللطیف رایات مخالفت بر افراخته آتش نهب و غارت در آن دیار انداخته. چون سلطان ابوسعید بر این حال وقوف یافت، در بیستم جمادی الاولی به جانب ماوراءالنهر روان شد. میرزا محمد جوکی چون توجه آن حضرت را شنید در حصار شاهرخیه^۲ متحصن شد. آب سیحون که در آن محل آب خجند می گویند بر اطراف آن حصار می گردد و به سه طرف حصار محیط است و از یک طرف که آب نیست [آب گندها و جرهای بزرگ مغانک است که گذشتن بر آن مواضع در غایت صعوبت است]^۳.

چون سلطان ابوسعید با جنود زیاد از مور و ملخ به بلده بلخ رسید و به زیارت اکابر مشرف شد، از آن دیار کوچ بر کوچ متوجه شاهرخیه گشته علم محاصره و محاربه مرتفع گردانید و نزدیک شد که حصار مفتوح شود که در آن اثنا از جانب خراسان قاصدان آمده معروض گردانیدند که سلطان حسین میرزا از دشت خوارزم

۱- حب (به اختصار) مصطفی خان صواب چنان دید که اسام موافقت مرتفع سازد قاصدان نزد خاقان منصور فرستاد. آن حضرت ملتزم او را به عن اجابت مقرون گردانیده شرایط انسانیت به جای آورد.

۲- «حصار ناشکندکه به قلعه شاهرخیه مشهور است.» (مط. ج ۲ جزء ۳ ص ۱۲۳۷)

۳- تکمیل از مطلع السعدین

پرسراستراباد آمده بر آن دیار مستولی گشته. بنا بر آن سلطان ابو سعید امیر سید اصیل ارغون^۱ و سید مراد را به جانب خراسان روان فرمود تا حدود آن دیار را محافظت نمایند.

خسرو منصور مظفرلوا، ابوالغازی سلطان حسین میرزا، چون خبر رفتن سلطان ابوسعید را شنید، از موضع آواق به صوب ولایت استراباد نهضت نمود و میرزا سلطان محمود که از جانب پدر خود سلطان ابوسعید والی آن مملکت بود با جنود نامعدود در برابر آمده بین الجانبین جنگی عظیم به وقوع انجامید^۲ و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم آن خسرو داد گروزیده میرزا سلطان محمود به اتفاق عبدالعلی ترخان به طرف خراسان گریختند. از امرایش امیر شیخ حاجی ولد حسن جان دار و الله ویردی بیک با جمعی از سرداران کشته شدند و آن حضرت با سپاه فراوان در منتصف شعبان به دارالفتح استراباد در آمده^۳ بعد از روزی چند شهریار سعادت مند به جانب هرات نهضت نمود. چون این خبر به مسامع امرای سلطان ابوسعید رسید، امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور بودند خود را به هرات انداخته اسباب حصار داری به ا کمل و جہی مرتب گردانیدند. امیر بی نظیر که داروغه آن بلده بهشت نظیر بود ضبط دروازه ملک را تعهد نمود و امیر عبدالنصیر^۴ دروازه عراق را محافظت نمود و دروازه فیروز آباد را امیر احمد حاجی مستحکم گردانید و حراست دروازه قبیچاق به امیر احمد یار سمت انتساب پذیرفت و دروازه خوش را امیر سلطان حسین ارهنگی^۵ مضبوط گردانید و سید اصیل ارغون و سید مراد [با جمعی بهادران ظفر معتاد طرح گردیدند که به هر طرف که زور شود متوجه شوند].^۶

۱- مط - نسخ، امر خلیل ۲- تذ: در موضعی که آن را جوز ولی گویند به قرب استراباد

۳- روضة الصفا: خطبه کرة بعد اخری به اسم و لقب هما یون مزین شد. - این جمله می رساند که قبلا نیز سلطان حسین سکه و خطبه به نام خود کرده بود نه به نام ابوسعید

۴- نسخ: امیر عبدالنصر ۵- یا، سرهنگی - نو: حسن سرهنگی

۶- مط: به طریق کوماک مقرر داشتند که هر جا به مدد احتیاج افتد مهیا باشند.

سلطان حسین میرزا، بعد از فتح قلعه سرخس، در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی القعدة، با جنود بسیار از راه کوه کله مختار باغ زاغان را به عزم قدم همایون غیرت افزای روضه رضوان ساخت. به تصور آن که مردم شهر دروازه‌ها را بگشایند و به ملازمت شتابند، روزی چند اشتعال آتش قتال را در حین تأخیر انداخت. روزی سلطان حسین میرزا با جمعی از خواص خدم، بی خیل و حشم بر کمیت خوش خرام به عزم حمام سوار شده خرامان خرامان از راه باغ زاغان روان شده هر و یان خبردار شدند و همت بر صید آن شهباز قله دولت گماشتند. بنا بر آن جمعی از پیاده و سواره به عزم پیکار از دروازه‌های حصار بیرون آمدند. سلطان حسین میرزا از توجه ایشان خبردار شده به نفس نفیس بر آن حشر بی کران تاخته ایشان را تار و مار ساخت. آن حضرت با جمیع شجاعان از باغ زاغان کوچ نموده به النگک کهدستان شتافت و دوسه نوبت با عسا کر جوشن پوش تا دروازه خوش رانده جنگ انداخت. اما صورت فتح چهره نگشود. چون مدت محاصره به بیست روز امتداد یافت، خبر آمد که سلطان ابوسعید میرزا با محمد جو کی صلح نموده کوچ بر کوچ متوجه است. بنا بر آن، سلطان حسین میرزا به جانب آب مرغاب نهضت نمود^۱ و باز خبر رسید که امیر سید مزید ارغون و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشه قهر و دلیران ماوراءالنهر به منزل موری آمدند و سلطان ابوسعید متعاقب می‌رسد. بنا بر آن، سلطان حسین میرزا سراسیمه و حیران [چون گور از صولت شیر ژیان و بیردمان می‌زمید و از هراس لشکر مور شمار چون مار به سوراخ می‌جست و از شکوه شم شیر سیم سیم سیماب و ارمی لرزید و از غایت سرعت از سایه خود سبقت می‌کرد و]^۲ علی شیخ تیمور با جمعی از لشکریان از وی رو گردان شده به عسا کر سلطان ابوسعید پیوستند و سلطان ابوسعید به یمن مقدم شریف [گلشن شهر استرآباد]^۳ را غیرت افزای گلستان از م

۱- مط ۱۲۴۹، پنجم محرم سنه ست (۸۶۵ هـ).

۲- نو: [گردیده به طرف آواق فرار نمود].

۳- حب: گل افشان استرآباد را به یمن مقدم ... - رو ضات: به استرآباد آمده چند روز به عیش